

چند مقاله از:

# حمید تقوایی

دوره پسا جنگ سرد و پولاریزاسیون طبقاتی در ایران

\*\*\*\*\*

آرایش جدید نیروها و موقعیت حزب

\*\*\*\*\*

سوسیالیسم عملی است چون انسانی است!

\*\*\*\*\*

توفان در فنجان

نگاه مجددی به طرح رفراندوم

\*\*\*\*\*

انقلاب ، نه استراتژی نه تاکتیک!

در نقد "خشونت گریزی" نارهبان



## فهرست مطالب

- ص ۳- ۲۶ دوره پسا جنگ سرد و پولاریزاسیون طبقاتی در ایران  
بررسی انقلاب و ضد انقلاب در ایران بر متن شرایط جهانی
- ص ۲۷- ۴۱ آرایش جدید نیروها و موقعیت حزب  
نگاهی به صفحه شطرنج سیاسی در ایران
- ص ۴۲- ۴۶ سوسیالیسم عملی است چون انسانی است!
- ص ۴۷- ۵۰ توفان در فنجان  
نگاه مجددی به طرح رفرا اندوم
- ص ۵۱- ۵۴ انقلاب نه استراتژی نه تاکتیک!  
در نقد "خشونت گریزی" نارهبان

# دوره پسا جنگ سرد و پولاریزاسیون طبقاتی در ایران بررسی انقلاب و ضد انقلاب در ایران بر متن شرایط جهانی

این نوشته بر مبنای سخنرانی در  
پلنوم بیست و دوم تنظیم شده است

ما در دوره ای کاملاً و اساساً متفاوت از گذشته، متفاوت از دوره آخرین انقلابها، نظیر انقلاب ۵۷، به سر میبریم. باید روشن کنیم مشخصات این دوره چیست و انقلاب در این دوره چه خصوصیتی دارد؟ روشن است که هر انقلابی ویژگیهای خودش را دارد. انقلاب اکتبر شبیه انقلاب فوریه در خود روسیه نبود. انقلاب آتی ایران مثل انقلاب ۵۷ نیست و انقلاب ۵۷ هم شبیه انقلاب مشروطه نبود. همه انقلابها با هم متفاوتند. ولی انقلابی که در ایران در حال شکل گیری است به این معنای مشخص هم ویژه است که در متن شرایط جهانی جدیدی اتفاق میافتد. جدید از نظر توازن نیروهای طبقاتی در کل دنیا، از نظر افقهای سیاسی و الگوهای حکومتی و الگوهای اپوزیسیون و الگوهای مبارزه و مخالفت. جدید از لحاظ جنبشهای سیاسی که پا گرفته و جلو آمده اند و روندهائی که مد شده اند و آرمانها و چشم اندازها و توقعاتی که عوض شده اند و تبیینات مختلفی که طبقات از وضعیت سیاسی دنیا دارند. ایران یک جزیره مجزا از بقیه دنیا نیست. انقلاب ایران ویژه است نه تنها به این معنی که با انقلابهای قبلی در خود ایران، با انقلاب ۵۷، و با گذشته فرق میکند. بلکه ویژه است بخصوص به این معنی که در سطح جهانی، در یک دوره جدید اتفاق میافتد.

برای بررسی انقلاب ایران باید ابتدا خصوصیات این دوره را بشناسیم.

## فروپاشی شوروی و گذار به قرون وسطی

دوره گذشته که از جنگ جهانی دوم آغاز شد و دوره جنگ سرد نامیده میشود دوره

رقابت و تقسیم جهان بین دو بلوک رقیب بود. بلوک سرمایه داری بازار آزاد و بلوک سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم. این تقسیمبندی در نهایت از یک قطبندی طبقاتی ریشه گرفته بود. گرچه انقلاب اکتبر در نهایت به شکست کشیده شد و به سرمایه داری دولتی در روسیه منجر شد ولی در هر حال ظاهر و شکل رسمی قضیه مقابله بین بلوک سوسیالیستی و بلوک سرمایه داری بود و هر جا کشمکش بود از آمریکای لاتین تا خاورمیانه تحولات سیاسی مهر این بلوک بندی را بر خود داشت. همه دنیا بین این دو بلوک تقسیم شده بود و مبارزات و انقلابهای آزادیبخش در جوامع جهان سوم غالباً به مقابله بین این دو بلوک و جایجائی در کشورهای عضو این دو بلوک منجر میشد. اغلب این مبارزات و انقلابها نیز تحت نام سوسیالیسم و طبقه کارگر و یا خلق تحت ستم و غیره صورت میگرفت. مارکسیسم و ایده ها و آرمانهای چپ، و انقلاب تحت نام این آرمانها و ایده ها، یک گرایش و جریان سیاسی قوی در جهان سوم بود. انقلابهای ضد استعماری و ضد فئودالی و ضد سلطه و نفوذ آمریکا و غرب تحت نام کمونیسم و با پرچم مارکسیسم صورت میگرفت.

آن دنیا طور دیگری درباره خودش فکر میکرد. یک جوان ۱۷-۱۸ ساله جهان سومی که در آن دوره با سیاست آشنا شده بود و افکار چپی پیدا کرده بود، تحت تاثیر روندها و جنبشها و جریانات فکری و سیاسی رایج در آن دوره به استعمار و به آمریکا اعتراض داشت که نمیگذارد صنایع ما رشد کند و منابع ملی را چپاول میکند و ما را عقب نگاهداشته است و غیره. جهان سوم، جهان عقب مانده، میخواست صنعتی بشود و فرد مبارز و میلیتانت که بخودش کمونیست میگفت، حالا بعنوان مائونیست و یا کمونیست روسی و یا چریک و یا هر گرایش دیگری، میخواست با غرب بجنگد تا این عقب ماندگی را جبران کند و به تمدن امروز، به جهان اول، برسد، مستقل بشود و صنعتی بشود و روی پای خودش بایستد. درست مانند دهقان مورد اشاره مارکس که در آرزوی "زمین خودش" و "احشام خودش" و "کوت تپاله خودش" بود، چپ تپیک جهان سومی هم برای "کشور خودش" و "صنعت خودش" و "منابع زیر زمینی خودش" مبارزه میکرد. دوره نفوذ و محبوبیت جهانی کمونیسم پس از پیروزی انقلاب اکتبر بود و هر جنبش اعتراضی خود را کمونیست مینامید. بورژوازی صنعتگرا و خرده بورژوازی استقلال طلب جهان سومی خودش را مارکسیست میدانست و اعتراض اش به استعمار و "چپاولگری بیگانگان" و سرمایه های بزرگ جهانی را در لباس چپ بیان میکرد، بورژوازی میلیتانت و ضد فئودال در چین، کمونیست میشد و خرده بورژوازی ایران هم بر علیه آمریکا و سگ زنجیری اش خودش را چپ مینامید. این لباس تنها یک پوشش سیاسی آرمانی نبود. بطور واقعی یک بلوک جهانی، بلوک شرق، وجود داشت که در تقسیم بندی آن دوره دنیا با این نوع ایده ها و آرمانگرایی ها تداومی میشد و الگو و اردوگاه و مدل اقتصادی خاص خودش را برای جهان سوم داشت و یک نیروی حامی و مدافع این نوع جنبشهای جهان سومی در رقابت با اردوگاه رقیب بود.

در آن دوره طبقات حاکم و بورژوازی جهانی دعوای داخلی را هم تحت نام مارکسیسم حل و فصل میکردند. مارکس و انگلس در مقدمه مانیفست مینویسند کدام دولت و حزب حاکمی است که مخالف خودش را به کمونیسم متهم نکند. در

جهان سومی که پس از پیروزی انقلاب اکتبر شکل گرفت این دیگر تنها اتهام حکومتها به مخالفانشان نبود بلکه هر حزب اپوزیسیون نیز خود را کمونیست میدانست. هر کس به وضعیت موجود اعتراضی داشت خود را چپ و کمونیست میخواند. ناصر در مصر چپ بود و جبهه ملی هم شاخه چپ داشت و مبارزات ضد استعماری و رفرمیستی تحت نام سوسیالیسم آفریقائی و آسیائی شناخته میشدند. در اروپای غربی هم سوسیالیسم بورژوائی در بستر اصلی سیاست بود. در اسکاندیناوی احزاب سوسیال دموکرات در حکومت بودند، حکومتهایی که در پیشرفته ترین جوامع سرمایه داری غربی با دو حلقه خود را به مارکس منتسب میکردند. سوسیالیستهای آلمانی و فرانسوی نیز جنبش و احزاب مهم و مطرحی بودند.

این دوره با همه ویژگیهایش با فروریختن دیوار برلین به سر رسید. امروز ظاهراً دیگر نه انقلابی در کار است و نه چپ و سوسیالیسم محلی از اعراب دارد. گویا دوره دوره انتخابات و رژیم چنچ از بالاست و اگر هم صحبتی از انقلاب هست، از نوع مخملی است. گویا بقول فرانسیس فوکویاما پایان تاریخ است و مبارزه طبقاتی تمام شده است. گویا طبقات دیگر به هم برخورد نمیکند، انگار به سپرهایشان نمد بسته اند، بهم میسایند و رد میشوند و همه چیز نرم و مسالمت آمیز حل و فصل میشود. گویا با انتخابات میشود قدرت را از دست یک طبقه گرفت و به طبقه دیگری داد. گویا طبقات دیگر تضاد منافع ندارند و دنیا دیگر به طبقات تقسیم نمیشود، بلکه به تروریسم اسلامی و دموکراسی غربی تقسیم میشود. گویا نیروی سیاه تنها اسلام سیاسی است و دموکراسی غربی برای تمدن و انسانیت میچنگد. این درک دنیا از خودش است، درک رسمی که میخواهند به افکار عمومی بقبولانند و حتی درک جریانات سیاسی اپوزیسیون حکومتها نیز همین است.

در دنیای پسا جنگ سرد، تفکر رایج در مورد انسان و سیاست و جامعه، مدل‌های اقتصادی، الگوهای حکومتی، روندها و جریانات و بستر اصلی سیاسی در پوزیسیون و اپوزیسیون، الگوهای مبارزه و اعتراض اینها همه عوض شده، به راست چرخیده، و به قهقرا رفته است. ولی واقعیت سرسخت همچنان سر جای خودش هست؛ تا وقتی استعمار هست، طبقات هم وجود دارند و تا وقتی طبقات وجود دارند هر مبارزه و تحول و پیشروی و پسروی و تعرض و عقب نشینی ای در عرصه های مختلف سیاسی و اجتماعی و فکری و فرهنگی خواه ناخواه امری طبقاتی است. این نمدها و پنبه هائی که وانمود میکنند به سپر طبقات بسته شده تخیلی و تصنعی است. مبارزه طبقات با حدتی بیشتر از گذشته ادامه دارد حتی اگر تمام سیاستمداران و متفکرین حاکم آنرا انکار کنند. فقط باید اندکی عمیق شد تا فهمید که در پس ظاهر قضایا چگونه طبقه سرمایه دار و طبقه کارگر، کاپیتالیسم و سوسیالیسم و راست و چپ در برابر هم قرار گرفته اند.

هیچ حزبی نمیتواند روی انقلاب ایران متمرکز بشود و نقشه عمل و استراتژی و تاکتیکش را تعیین کند بدون اینکه این تغییرات اساسی را در سطح جهانی ببیند و بحساب بیاورد. باید بر بستر این شرایط جدید و بیسابقه به سراغ انقلاب ایران رفت و این برای ما نکته جدیدی نیست. کمونیسم کارگری اساساً در مقابل و در نقد

دنیای سرمایه داری بعد از جنگ سرد خود را تعریف کرد. ما جنبش کمونیسم کارگری هستیم و کمونیسم کارگری در مقابل فروپاشی دیوار برلین سر برآورد. با فروپاشی بلوک شرق، بلوک غرب هم دیگر بی معنا میشد و فرو میریخت. و جنبه مثبت این تحول، همانطور که منصور حکمت پیش بینی کرد، این بود که کمونیسمهای طبقات و افشار دیگر، کمونیسمهای غیر کارگری، جاذبه خود را از دست دادند و با زبان واقعی طبقه خود حرف زدند و بدنبال امر خودشان رفتند. منتهی رفتند و گفتند مبارزه طبقاتی تعطیل شد. امروز دیگر از طبقات حرف زدن مد نیست. درست در زمانی که در سراسر جهان عمیقترین شکافهای طبقاتی را داریم و بالاترین نرخ استثمار را داریم و وحشیانه ترین جنگها و بیشترین فجایع انسانی و سیاسی و اجتماعی را داریم، درست در این شرایط وجود طبقات و اینکه دنیا تحت سلطه مطلق العنان طبقه سرمایه دار به اینجا رسیده است، انکار میشود.

امروز نقد طبقاتی جهان ما وظیفه ای تاریخی است که در برابر کمونیسم کارگری قرار گرفته است. امروز بیشتر از هر زمان دیگر این گفته معنی دارد که رهائی کل جامعه بشری در گرو سوسیالیسم است، این بیش از هر زمان دیگر معنی دارد که طبقه کارگر با رهائی خودش کل دنیا را رها میکند. و سوسیالیسم بیش از هر زمان دیگر به یک نیاز عاجل جامعه بشری تبدیل شده است. چرا چنین است؟ خصوصیات این دوره تازه کدامست و چه عواملی جنبش چپ و سوسیالیسم را در محور مبارزه برای تمدن و انسانیت در جهان امروز قرار میدهد؟ اجازه بدهید قبل از بررسی مورد مشخص ایران در خصوصیات جهان امروز بیشتر دقیق بشویم.

## الگوهای حکومتی و اپوزیسیون راست و چپ

اپوزیسیون و اپوزیسیون در وضعیت امروز و به معنی نظم نوینی اش چیست؟ من به این اشاره کردم که در دوره جنگ سرد، بویژه در دهه های ۶۰ و ۷۰ میلادی، چپ در دنیا پرچم مبارزات مختلف بود و حتی دعوای درون خانوادگی بورژوازی هم تحت لوای چپ انجام میشد. هر جریان معترضی با هر آرمان و هدفی تحت نام چپ مبارزه میکرد. چپ غیر کارگری که امرش مبارزه با استعمار و عقب ماندگی صنعتی و استقلال ملی و کلا از جهان سوم خارج شدن و پیوستن به جهان اول بود. چپ پوششی بود برای این اهداف و آرمانهای اجتماعی بورژوائی و خرده بورژوائی. مضمون اجتماعی این چپ چه در روایت اروتونیستی و سوسیال دموکراسی و چه در شکل کاستریتی و چریکیستی و یا سوسیالیسم نوع روسی و چینی، اعتراض به نقائص سرمایه داری و تلاش برای رشد سرمایه داری و بویژه در کشورهای جهان سوم رشد صنعت و صنعتی شدن بود. همه اینها از نوع سوسیالیسم هائی بودند که مانیفست کمونیست با نقد آنها شروع میشود. اگر مارکس در دهه هفتاد مانیفست را مینوشت حتما از اینها هم در کنار سوسیالیسم دهقانی و در لیست سوسیالیسمهای بورژوائی نام میبرد. این جریانات بودند که اساسا دنیای موجود و حکومتهای موجود را چالش میکردند. بویژه در جهان سوم اپوزیسیون به معنی چپ بود. اپوزیسیون حکومتهای جهان سومی عموماً این نوع جنبشها و جریانات چپ بودند.

اما پوزیسیون چه بود؟ الگوهای حکومتی بورژوائی برای کشورهای جهان سومی چه بود؟ شاهان و خانواده های سلطنتی، خوتاهای نظامی و حکومت‌های ارتشی، و جمهوریهای دیکتاتوری و رئیس‌جمهورهای مادام‌العمر، اینها مدل‌های رایج حکومتی در جهان سوم بودند. اینها همه جزء بلوک دموکراسی غربی بودند، از پینوشه تا اعلیحضرت همایونی تا پاپادوک همه اینها نمایندگان جهان سومی دموکراسی غربی محسوب میشدند. در برابر این نوع حکومتها جنبش استقلال طلب شرق‌زده صنعتگرای ضد خارجی در لباس چپ در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین مدل اپوزیسیون را تشکیل میداد.

امروز هر دو این مدلها عوض شده است. مدل‌های حکومتی امروز چیست و چه جریاناتی چالش اش میکنند؟ مدل‌های که با ریختن دیوار برلین در جمهوریهای سابق شوروی و در اروپای شرقی مد شد حکومت‌های قومی و مذهبی و نژادی است که عمدتاً با شیوه‌های جدید و بیسابقه‌ای که به انقلاب مخملی و رژیم چنچ از بالا معروف شد روی کار آمده‌اند. این مدل بعداً به کشورهای دیگر هم بسط یافت و فعلاً دو نمونه آنها در عراق و افغانستان سر کار گذاشته شده‌اند. این مدل بر خلاف دوران گذشته با ظاهر و پرچم دموکراسی غربی و جامعه مدنی کار نمیکند. قبلاً دیکتاتوریه‌ها در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین ظاهر پارلمانی داشتند، به اسم جامعه و ملت حکومت میکردند و اگر هم جایی پارلمانی نبود و یا پارلمانی بسته میشد این یک ضعف حکومت بحساب میامد و در هر حال مدل مقبول و پذیرفته شده، "حاکمیت ملی" مبتنی بر دموکراسی پارلمانی بشیوه غربی بود. امروز دیگر از این خبرها نیست. حکومتها مستقیماً و صریحاً و علناً بر پایه قوم و نژاد و قباایل و مذاهب بنا شده‌اند و گرچه هنوز هم میکوشند لباس دمده شده دموکراسی غربی را به تنشان کنند - بالاخره باید معلوم باشد آمریکا سرور دنیاست - ولی مبنا و اساس آن جامعه و حکومت مدنی نیست. از این پس به این نوع حکومت‌های قومی-مذهبی که بر جوامع مرکب از اقوام و مذاهب و نژادها حکومت میکنند، و بالانسی از این نیروها را نمایندگی میکنند دموکراسی اطلاق میشود! نوع و مدل حکومت از این پس قرار است قومی-مذهبی باشد. البته این هدف عامدانه بورژوازی آمریکا و یا غرب نیست، اینطور نیست که استراتژیست‌هایشان آگاهانه این هدف را دنبال میکنند، دول غربی پراگماتیست‌اند و از ماتریال موجود و آماده در جوامع برای پیشبرد اهدافشان استفاده میکنند و در دنیای امروز این ماتریال موجود اساساً مذهبی، قومی، نژادی و قبیله‌ای و عشیرتی‌اند، ماتریالی که خود حاصل سیاست‌های دول غربی پس از پیروزشان در جنگ سرد بوده‌اند. این پراگماتیسم تئوریزه میشود و با تز "برخورد تمدنها" در استراتژی غرب و اسلام سیاسی هر دو مورد استفاده قرار میگیرد.

در آفریقا مبینید جنگ قباایل چه آتشی بر پا کرده است، در جمهوریهای سابق شوروی نظیر گرجستان و چینیا و قرقیزستان و غیره هم می بینید که ملیت و نژاد و مذهب چه نقش برجسته‌ای در تحولات ایفا میکند، خاورمیانه میدان تاخت و تاز این نیروهاست و تروریسم اسلامی همه جا دارد عرض اندام میکند. امروز این یک واقعیت سیاسی است که در جهان سوم مذهب و قوم پرستی و نژاد پرستی و ناسیونالیسم در افراطی‌ترین شکلش جزء جریانات پایه‌ای شکل دهنده هم



حاکمیت و هم نیروهای اپوزیسیون این حکومتها است. حکومتها در کشورهای جهان سوم بیشتر و بیشتر شکل قومی مذهبی به خود میگیرند و در غرب این برسمیت شناخته میشود و ترزا و نظراتی مثل نسبیت فرهنگی و مالتی کالچرالیسم و غیره مطرح میشود که در فلسفه سیاسی برای این نوع حکومتهای غیر مدنی جا باز میکند و آنها را توجیه میکند. و آنوقت در مقابل اینها نیز، در اپوزیسیون غرب و این نوع حکومتهای غربی، باز میبینیم که اسلام سیاسی و ناسیونالیسم و قومگیری یکه تاز میدان میشود. عراق یک نمونه روشن این وضعیت است. سیستانی در کنار آمریکا است و مقتدی صدر در اپوزیسیون او، ناسیونالیسم عرب پرو آمریکائی در حکومت است و ناسیونالیسم بعثیستی در مقابلش، نیروهای شیعه دورن حکومتی داریم، و نیروهای سنی مقابل حکومت. نیروهای کرد در حکومت شریکند و ترکمنها مخالفند و غیره. این نمونه تیبیک وضعیت سیاسی در دنیای امروز است.

بر متن این شرایط سیاسی شیوه های دخالتگری غرب و آمریکا در انقلابها و تحولات جهان سوم و دوم نیز تغییر کرده است. بورژوازی غرب قبلا با کودتای ارتشی، با سازماندهی نیروهای مزدور نظیر کنترا، و با حمایت نظامی از حکومتهای وابسته به خود در انقلابها دخالت میکرد و یا از آنها پیشگیری میکرد. اما امروز شیوه رایج دخالت مستقیم نظامی است نه به شیوه ویتنام، چون کسی با جنبش توده ای نظیر ویت کنگ حکومتها را چالش نمیکند. حتی برای چپهای غیر کارگری هم دیگر انقلاب مد نیست. شیوه نظامی دخالت آمریکا حمله پیشگیرانه و رژیم پنج از بالاست. "دموکراسی" را با بمب میبرند و میزنند نوبی سر مردمی که میخواهند "آزاد" کنند! این شیوه جدیدی است. و میتوانند این کار را بکنند چون رقیبی در کار نیست، چون جهان یک قطبی شده است. روسیه که هیچ کاره است و قطبهای اقتصادی مثل ژاپن و چین هم فعلا ادعائی ندارند. بخصوص چین غول اقتصادی که پیش بینی میشود تا چند سال دیگر به یک قدرت بلامنازع اقتصادی تبدیل خواهد شد از لحاظ سیاسی فعلا ادعائی ندارد. بنابراین میدان برای یکه تازی آمریکا باز است، آمریکا میتواند مستقیما با ارتش خودش دخالت کند. حمله پیشگیرانه میکند، حمله پیشگیرانه یعنی به هر کشوری زورمان برسد و منافعمان ایجاد کند حمله میکنیم. شاکای و قاضی و صادر کننده حکم و مجری حکم هم خود دولت فخیمه آمریکاست. نه ناتو را قبول دارد و نه شورای امنیت را و نه سازمان ملل را. اگر اینها میخواهند وارد بازی شوند باید در مناسبات و با مقررات جدیدی که آمریکا تعیین میکند وارد بازی شوند. هدف و شیوه رسیدن به هدف کاملا منطبق است با استراتژی نظم نوین و تبدیل شدن به تنها قطب جهان یک قطبی بعد از جنگ سرد. این کاریست که بورژوازی آمریکا میکند. میخواهد ضعف نسبی اقتصادی در مقایسه با رقبائی مثل چین و ژاپن و اروپای واحد را با قدرت نظامی اش بپوشاند و بعنوان رهبر دنیای صنعتی بر دنیا حکومت کند.

## خصلت طبقاتی اسلام سیاسی

در این میان اسلام سیاسی که آمریکا را چالش میکند و میخواهد با قوانین اسلامی

حکومت کند محصول سیاسی و حتی نظری و فلسفه سیاسی خود آمریکا و غرب است. در ایران و افغانستان و عراق خود دول غربی اسلامپها را علم کردند و به حکومت رساندند و در خود آمریکا و اروپا هم در نظریات و دکترین های سیاسی و اجتماعی با تزهائی شبیه نسبت فرهنگی در را چهارتاق بروی مذهب و ناسیونالیسم و نژاد و قومگرایی باز کرده اند. الگوی دیکتاتوری جهان سومی برای آمریکا الگوئی است که در آن مذهب و ناسیونالیسم و قومگرایی نقش برجسته ای ایفا میکند. همانطور که اشاره کردم هیات حاکمه آمریکا و دول غربی پراگماتیستی تصمیم میگیرند و برای پیشبرد اهدافشان از ماتریال سیاسی و جریانات قومی مذهبی موجود استفاده میکنند اما یک درجه که عمیق تر بشویم میبینیم این ماتریال بنوبه خود محصول نظم نوین بورژوازی غرب پس از جنگ سرد است. جنبشها و احزاب سوپر ارتجاعی در میدان سیاست فعال شده اند چون بورژوازی جهانی در خود غرب به قهقرا رفته است و در نظرات اجتماعی و فرهنگی و فلسفه سیاسی خود و در سیاست داخلی و خارجی خود صریحا و مستقیما ناسیونالیسم و مذهب، و تر جامعه به مثابه موزائیکی از مذاهب و اقوام ونژادها، را وارد کرده است و به این جریانات میدان داده است. در سیاست خارجی پراگماتیسم سیاسی دول غربی ماتریالی را بکار میگیرد که قبلا خود آنرا ساخته و پرداخته است و همین ماتریال حاضر و آماده از طرف نیروهای بورژوائی و خرده بورژوائی محلی و بومی نیز بر علیه آمریکا و غرب بکار گرفته میشود. این بویژه در مورد جنبش اسلام سیاسی صدق میکند.

اسلام سیاسی در نتیجه استیصال و بی آلترناتیوی بورژوازی جهانی و بورژوازی ایران در مقابل انقلاب ۵۷ در ایران بقدرت رسید و به این معنا از بدو تولد مهر درماندگی و پوسیدگی بورژوازی در مقابل مبارزات آزادیخواهانه مردم را بر خود داشت. با اضمحلال بلوک شرق این خصلت ارتجاعی اسلام سیاسی محمل و کاربردی جهانی پیدا کرد و بویژه پس از یازده سپتامبر به یک جنبش تروریستی ضد آمریکائی در دنیا تبدیل شد. جنگی که پس از یازده سپتامبر در سطح جهانی بین تروریسم اسلامی و آمریکا آغاز شد اساسا جنگی است داخلی و در درون کمپ ملی-قومی-مذهبی بورژوازی جهانی.

از نقطه نظر تاریخی و در یک سطح عمومی تر جنبش اسلام سیاسی در نهایت و در جوهر طبقاتی خودش منعکس کننده اعتراض بورژوازی عرب در سهم خواهیش در بازار جهانی سرمایه است. بعد از فروپاشی امپراتوری عثمانی کشورهای عربی، بویژه کشورهای حاصل از تجزیه امپراتوری عثمانی، به حاشیه سیاست و بازار جهانی رانده شدند. بورژوازی عرب در این کشورها در آستانه تحول از دنیای کهنه فنودالی به دنیای صنعتی جدید متوقف ماند و بخصوص با شکل گرفتن دولت اسرائیل، هم از نظر سیاسی و هم اقتصادی از جهان صنعتی غرب و مواهب آن کاملا بدور ماند. بورژوازی عرب خود را ناگزیر یافت در مقابله با اسرائیل و بعنوان اپوزیسیون غرب جایی برای خود در دنیای جدید باز کند. پیروزی انقلاب اکبر به این تلاشها برای چند دهه شکل و پوشش چپ داد. از سوسیالیسم عربی تا ناصریسم و بعثیسم و رشد سازمانهای چپ طرفدار چین و شوروی در جنبش فلسطین همه انعکاسی از این اعتراض بورژوازی عرب برای وارد شدن به دنیای جدید بود. در این

دوره اسلام سیاسی نقشی ایفا نمیکرد و اصولاً به معنا و در ظرفیتی که امروز پیدا کرده است در صحنه خاورمیانه حضور نداشت.

فرو ریختن دیوار برلین این ظاهر و پوشش را کنار زد و اجازه داد جنبش اعتراضی بورژوازی و خرده بورژوازی عرب به ایدئولوژیهای سنتی و طبقاتی خودش متوسل شود. ناسیونالیسم عرب و بویژه اسلام سیاسی، که جمهوری اسلامی در ایران زمینه قدرت گیری آنرا فراهم کرده بود، بجلو صحنه رانده شدند و بعنوان جنبشهای اصلی مخالف نفوذ غرب و آمریکا در منطقه بمیدان آمدند. در جنگ اول خلیج ناسیونالیسم عرب پرچمدار مقابله با آمریکا شد و از این نقطه نظر اسلام سیاسی را به حاشیه راند. (رجوع کنید به نوشته درخشان منصور حکمت، طلوع خونین نظم نوین جهانی). اما پس از ۱۱ سپتامبر اسلام سیاسی بعنوان نیروی اصلی مقابله با آمریکا نقش برجسته تری پیدا کرد. امروز یک شاخه اسلام سیاسی در دولتهای دست ساز آمریکا در افغانستان و عراق شریک شده و در کنار آمریکا قرار گرفته است و این تاکید دیگری بر جوهر طبقاتی مشترک اسلام سیاسی و دموکراسی غربی است. بیانگر این حقیقت است که مقابله دموکراسی غربی با اسلام سیاسی ربطی به نقد اسلام در حاکمیت و تروریسم حکومت اسلامی در جامعه و بر مردم تحت حاکمیت خود ندارد، از جنس دفاع دموکراسی کلاسیک بورژوائی از جدائی مذهب از کلیسا، نیست، بلکه جزئی از کشمکش و مناسبات میان بورژوازی غرب و بورژوازی عرب است که میتواند با بقدرت رسیدن اسلام سیاسی پرو آمریکائی و با ادغام و جذب اسلام سیاسی در چارچوب سیاست خارجی غرب و آمریکا در منطقه حل و فصل شود.

اما از نقطه نظر مردم و کارگران، و از نقطه نظر جهان متمدن مساله با جوارو شدن اسلام سیاسی، هر روایت و شاخه آن از دولتها و از حیات سیاسی و اجتماعی کشورهای اسلامزده حل خواهد شد. حل اصولی مساله فلسطین و بویژه سرنگونی جمهوری اسلامی بقدرت یک انقلاب چپ و توده ای به عمر اسلام سیاسی در منطقه و در دنیا خاتمه خواهد داد.

اسلام سیاسی امروز یک اهرم سیاسی-اجتماعی سرمایه داری است، پرچم بورژوازی عرب در سهم خواهیش از بازار جهانی و ابزار بورژوازی غرب برای اعمال سلطه اش بر دنیا و شکل دهی به دیکتاتوریهای جهان سوم است، و این پرچم و ابزار سیاسی کاملاً با ملزومات کارکرد و سود آوری سرمایه جهانی در این دوره منطبق است. نظری بر سیاست و مدل های اقتصادی بورژوازی در دوره پس از جنگ سرد مساله را روشن تر میکند.

## نسخه جهانی ریاضت اقتصادی:

### پایان دوران مدل‌های رشد و رفرفرمهای اقتصادی در جهان سوم

در دوره جنگ سرد برای کشورهای جهان سوم مدل‌های مختلف رشد اقتصادی وجود داشت. جهان اول و دوم، سرمایه داری بازار آزاد و سرمایه داری دولتی هر یک مدل‌های اقتصادی خاص خود را داشتند و این مدل‌های اقتصادی با توجه به عقب

ماندگی عمومی کشورهای جهان سوم یک رفرم و پیشرفت اقتصادی محسوب میشود. در ایران اصلاحات ارضی که بالاخره از بالا و بر اساس طرح دولت آمریکا انجام شد ضربه نهائی را به مناسبات فئودالی در ایران وارد کرد و راه را برای توسعه سرمایه داری گشود. گرچه دیکتاتوری عربان سرمایه، دیکتاتوری "کار ارزان، کارگر خاموش" بجای دیکتاتوری سنتی فئودالی نشست، ولی از نقطه نظر اقتصادی اصلاحات ارضی یک رفرم و پیشرفت محسوب میشود. شوروی هم به نوبه خود مدل راه رشد غیر سرمایه داری را در کشورهای تحت نفوذ خود پیاده میکرد و به این ترتیب آنها را با مدل سرمایه داری دولتی وارد جهان کاپیتالیستی قرن بیستم میکرد. کلا در دوره جنگ سرد، از خاتمه جنگ دوم جهانی تا اواخر دهه هشتاد، کشورهای بسیاری در آسیا و آفریقا با نظامهای فئودالی و یا با اصطلاح آن روز نیمه فئودالی - نیمه مستعمره وجود داشتند که در مقایسه با نظامهای سرمایه داری عقب مانده بودند و رشد سرمایه داری در این کشورها و پیوستنشان به جرگه کشورهای سرمایه داری یک پیشرفت و رشد محسوب میشود. به این ترتیب در جهان سوم سرمایه میتوانست هنوز مدلها و الگوهای اقتصادی برای رشد داشته باشد. بر این زمینه واقعی و مادی برای دو بلوک شرق و غرب این امکان وجود داشت که در رقابت با یکدیگر و با هدف بدست آوردن حوزه نفوذ بیشتر در جهان سوم مدلهای رشد اقتصادی ویژه ای برای کشورهای جهان سوم داشته باشند و بتوانند عملا این مدلها را پیاده کنند. دنیا از نظر واقعی هنوز برای رشد سرمایه داری بعنوان یک رفرم و پیشرفت جا داشت. و کشورهای آفریقائی و آسیائی و آمریکای لاتین میتوانستند با سیاستهای اقتصادی نظیر اصلاحات ارضی و یا راه رشد سرمایه داری از نظر اقتصادی پیشرفت کنند.

امروز این امکان رفرم و پیشرفت دیگر در هیچ گوشه دنیا وجود ندارد. از یکسو تقریبا همه کشورهای جهان به تولید سرمایه داری گذر کرده اند و امکان عینی هیچ نوع رشد و رفرم اقتصادی وجود ندارد و از سوی دیگر با شکست شوروی و پایان یافتن رقابت بین دو بلوک سرمایه داری بازار آزاد و سرمایه داری دولتی دیگر ضرورت سیاسی پیاده کردن سیاستهای رشد اقتصادی برای بلوک غرب منتفی شده است. آنچه امروز به آن "رفرم" گفته میشود گذار از سرمایه داری دولتی مدل روسی و مدل "اقتصاد رفاه" در خود اروپای غربی به سرمایه داری لجام گسیخته بازار آزادست.

امروز یک نسخه اقتصادی وجود دارد که برای همه آنرا تجویز میکنند: سیاست ریاضت کشی اقتصادی. سیاستی که بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، یعنی عظیم ترین سرمایه های مالی دنیا، به همه دولتها و کشورها "توصیه" و در واقع دیکته میکنند. از دولتهای اروپائی و آمریکای شمالی تا دور افتاده ترین کشورها در آمریکای لاتین و آسیا و آفریقا همه اگر میخواهند در گردش سرمایه جهانی به بازی گرفته بشوند باید از سیاست ریاضت اقتصادی تبعیت کنند. این کلید ورود آنان به دنیای سرمایه داری بازار آزاد است. سرمایه داری بازار آزاد از جنگ سرد پیروز بیرون آمده است و دیگر نه امکان و نه ضرورتی برای پیشبرد مدلهاى رشد وجود ندارد. سرمایه داری متعارف در جهان سوم و جهان اول و جهان دوم که دیگر امروز از هم پاشیده است تنها یک شکل دارد: سرمایه داری بازار آزاد با خصوصیات و

سیاستهای تعریف شده و مشخصی که بانک جهانی معین کرده است. امروز هر کشوری بخواهد در پروسه گردش و انباشت سرمایه جهانی دخیل و شریک باشد ناگزیرست سیاستها و رهنمودها و توصیه های بانک جهانی را به کار ببندد، اگر کشوری از این سیاستها تبعیت کند میتواند از وام صندوق بین المللی پول نیز برخوردار شود و در حوزه ها و بنا به مقررات توصیه شده بکار بیاندازد و به این ترتیب به عضویت کلپ سرمایه جهانی در بیاید. در غیر این صورت آن کشور در چرخه فعل و انفعال جهانی سرمایه قرار نمیگیرد و از لحاظ اقتصادی منزوی و حاشیه ای میشود.

اساس این نسخه جهانشمول اقتصادی همانست که سالهای آخر جنگ سرد و در آستانه فروپاشی دیوار برلین خانم تاچر نخست وزیر وقت انگلیس مطرح کرد و به تاچریسم معروف شد. یعنی سرمایه داری بازار آزاد بدون هیچ محدودیت دولتی و قانونی. ریاضت کشی اقتصادی برای کارگران و کل مردم کارکن غیر سرمایه دار اساس این سیاست است. بخشودگی مالیاتی برای سرمایه داران، افزایش ساعات کار و ثابت نگاهداشتن و حتی پائین آوردن حداقل دستمزدها، زدن هر چه بیشتر از بودجه های رفاهی و بیمه ها و خدمات درمانی و اجتماعی، سلب مسئولیت دولت در قبال جامعه، محدود کردن هر چه بیشتر حق اعتصاب و اعتراض و فعالیت تشکلهای و اتحادیه های کارگری، و خلاصه رها کردن جامعه بدست توحش قوانین کور رقابت سرمایه ها از خصوصیات سیاست ریاضت اقتصادی است. سیاستی که امروز در همه کشورها از غرب تا شرق بکار گرفته شده و عملکرد آن همه جا قابل مشاهده است.

در ایران هم ما شاهد این واقعیت هستیم. وقتی آقای داریوش همایون، استراتژیست اپوزیسیون سلطنت طلب، در مصاحبه اش با تلویزیون انترناسیونال برنامه اقتصادیاش برای بعد از جمهوری اسلامی را "گذشت و فداکاری کارگران و حقوق بگیران و ریاضت کشی اقتصادی برای مدت ۲۰ سال" اعلام میکند تنها واقع بینی و آینده نگری طبقاتیش را به نمایش میگذارد. به همان شکل که هاشمی رفسنجانی زمانی که سردار سازندگی بود میخواست با لیبیک به بانک جهانی برای خود و برنامه های اقتصادیاش اعتبار کسب کند و همین امروز هم جمهوری اسلامی همین سیاست را دنبال میکند. قانون کار اسلامی و یا تعیین حداقل دستمزد در حدود یک سوم خط فقر رسمی، در واقع چیزی بجز شکل قانونی دادن به سیاست اقتصادی بین المللی بورژوازی و تخمیل فقر و فلاکت و بیحقوقی به کارگران با استفاده از ظرفیتهای ضد انسانی اسلام نیست. بورژوازی ایران در پوزیسیون و اپوزیسیون، نقشه عمل اقتصادی واحدی را دنبال میکند و این مبنای وحدت طبقاتی کل صف ضد انقلاب در برابر کارگران و اکثریت زحمتکش جامعه است.

سیاست ریاضت اقتصادی یک سیاست واحد برای همه کشورهاست اما پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن در کشورهای مختلف متفاوت است. در کشورهای اروپای غربی و آمریکا و سایر کشورهای پیشرفته صنعتی این سیاست میتواند به بحران و تنشهای سیاسی منجر نشود و یا عوارض سیاسی و اجتماعی آن قابل کنترل باشد. سطح رفاه و دستاوردهائی که طبقه کارگر و جنبشهای مترقی در این جوامع

تثیت کرده در سطحی است که جا را برای مانورهای سیاسی طبقه حاکم و کنترل جامعه باز میگذارد. اما در آفریقا و آسیا و آمریکای لاتین این سیاستها میتواند باروت تازه ای برای انفجارها و تنشها و اعتراضات سیاسی و اجتماعی باشد، و ازینرو آرام نگاه داشتن جامعه در عین تبعیت از سیاستهای بانک جهانی، یک نیاز واقعی کارکرد سرمایه در این کشورها و پایه ای ترین ضرورت دیکتاتوری صریح و عریان در کشورهای جهان سوم در شرایط امروز جهان است. دیکتاتوری هائی که در شرایط امروز مذهب و قومیت و قبیله و عشیره گرایی روبنا و قالب سیاسی آنرا میسازد. حکومتهای قومی-ملی-مذهبی یکی از اشکال مشخص دیکتاتوری "کار ارزان، کارگر خاموش" در دوران نظم نوین جهانی است.

این تحفه و ارمغانی است که سرمایه داری جهان اول در سطح اقتصادی و سیاسی برای بقیه دنیا دارد. گرچه مفهوم جهانشمول انسان در نظم نوین جهانی نفی شده و رد شده ولی سرمایه صریح تر و افسار گسیخته تر از گذشته به زبان جهانی سود صحبت میکند. سود و سود آوری چنان جهانشمول شده است که میتواند با یک الگو و معیار و سیاست واحد بر تمام دنیا حکم براند. و دقیقاً برای آنکه از لحاظ سیاسی و اجتماعی قادر به این حکمروائی باشد ناگزیرست انسانیت و حقوق جهانی انسان را انکار کند. هویت جهانی انسان انکار میشود تا هویت جهانی سرمایه متحقق شود. مذهب و قومیت و نژاد پرستی و قبیله گرایی و حکومتهای قومی مذهبی وارد میدان میشوند تا پیاده کردن سیاست ریاضت کشی اقتصادی در جهان سوم امکانپذیر شود. در این سطح که مساله را بررسی میکنید متوجه میشوید که کشمکشهای تروریسم دولتی غرب و تروریسم اسلامی چیزی بیش از درد زایمان این مناسبات اقتصادی سیاسی تازه در سطح جهانی نیست. مسائل کهنه قالبهای تازه پیدا میکنند و دارند با نقش و جایگاه امروزیشان آشنا میشوند. آنچه در نهایت حکم میراند مقتضیات سود و سود آوری سرمایه در سطح جهانی است و همین مقتضیات، اگر سوسیالیستها و طبقه کارگر جهانی به جنگ این دنیا نروند، در نهایت کشمکشهای درون خانوادگی بورژوازی جهانی را به نفع سرمایه حل و فصل خواهد کرد و توحش حاضر، میلیتاریسم و تروریسم دولتی و اسلامی به نرم متعارف جوامع تبدیل خواهد شد.

پایه مادی این توحش ضروریات سود آوری و انباشت اقتصاد سرمایه داری جهان امروز است. این ضرورت امروز کارکرد سرمایه مالی در سطح جهانی است. این پوسیدگی و توحش و ابتذال سرمایه داری ابتدای قرن بیست و یکم است که در اقتصاد خود را در تحمیل رسمی و علنی فقر و ریاضت کشی و سفت کردن کمربندها و در سیاست و اشکال حکومتی در قالب افکار و مدلها و جریانات قرون وسطائی نشان میدهد.

## چپ و جهان متمدن: بازگشت به مارکس

در برابر این دنیا کمونیسم کارگری قرار دارد. بورژوازی در هیچ زمینه ای اثری از ایده ها و نظرات انسانی بجا نگذاشته است. از آخرین دستاورهای تمدن غربی در زمینه

های فلسفی و اجتماعی و اقتصادی عقب نشسته اند، و وقتی مارکسیسم بر میگردد به ریشه خودش، وقتی کمونیسم کارگری باز میگردد به ریشه های فکری خودش، این بازگشت به قرن هجده و نوزده نیست، بلکه بازگشت به قتل رفیع تمدن بشری است. بورژوازی امروز از این قتل سقوط کرده و فرهنگ و تئوری و سیاست را با خود به ته دره برده است. بورژوازی از جامعه مدنی عدول کرده است، از انقلاب کبیر فرانسه عدول کرده است، از ریکاردو و کانت و هگل و ولتر عدول کرده است و ابتذال و عقب ماندگی را در همه عرصه ها بجای پیشرویهای فکری تمدن بشری نشانده است. مقابله با این ابتذال و سیر قهقرائی بعده طبقه کارگر قرار گرفته است. وقتی میگوئیم کمونیسم کارگری بازگشت به مارکس است یعنی باز میگردیم و بر قتل تمدن بشری میایستیم تا بتوانیم به آینده سوسیالیستی شکل بدهیم. از ته دره نمیتوان پرواز کرد و اوج گرفت. باید بروید در نوک قله بایستید. بورژوازی دارد در ته دره زندگی میکند، و همه فرهنگ و هنر و سیاست را به حوض کشیده است. باید بروید در نوک قله بایستید تا بتوانید این دنیای به قهقرا رفته را عمیقا نقد کنید و تغییر بدهید. این دنیا بیش از هر زمان دیگر به تغییر نیاز دارد. مهم نیست بورژوازی جهانی چقدر در تلویزیونهایش و در بی. بی. سی. و سی. ان. ان. و در فلسفه رسمی اش و در دانشگاههایش جامعه طبقاتی را انکار میکند. جامعه طبقاتی است و استثمار و فقر و گرسنگی بسیار بیشتر و شدیدتر از گذشته است. بورژوازی جامعه مدنی را زیر پا گذاشته و بشر را دارد مثل پشه له میکند. در غرب و در شرق دارد بشریت له میشود. در چنین جهانی است که طبقه کارگری که بر قتل تمدن جهانی ایستاده است پرچمدار بشریت متمدن میشود.

سوسیالیسم ما ضرورت عینی دنیائی است که بین قومگرایی و مذهب و ناسیونالیسم و نژاد پرستی و تمام گرایشات فلسفی سیاسی اقتصادی ماقبل رنسانسی گیرش انداخته اند و دارد به خود میپیچد. ضرورت دنیائی است که انسان و انسانیت و هویت انسانی و حقوق انسانی بعنوان یک اصل عام و جهانشمول انکار میشود و خواستها و نیازها و ارزشهای عام و واحد انسانی، نفی و پایمال میشوند.

منصور حکمت پس از یازده سپتامبر گفت ما پرچمدار جهان متمدن در مقابل هر دو قطب تروریسم دولتی و اسلامی هستیم. این یک تحلیل و بحث سیاسی بود. اگر به همین گفته کمی تئوریک تر و عمیق تر نگاه کنید این به معنای نیاز ابژکتیو جهان امروز به چپ "جدید"، به چپ کمونیسم کارگری، به چپی است که به مارکس رجعت کرده است. اگر لنین زمانی میگفت هر دموکراتی باید سوسیالیست باشد، امروز هر سکولاری باید سوسیالیست باشد، و هر انسان متمدنی، هر کس که ایده های انقلاب کبیر فرانسه آرمانش هست باید سوسیالیست باشد، هر طرفدار مدنیت و جامعه مدنی باید سوسیالیست باشد. چرا اینطور است؟ چون بورژوازی جهانی از این ایده ها عقب نشسته است.

اگر کمی از سیاست روز فاصله بگیریم و عمیق تر دنیا نگاه کنیم متوجه میشویم که در فلسفه سیاسی و اجتماعی نظم نوینی بورژوازی جهانی، جامعه بورژوائی به معنای کلاسیک و انقلاب کبیر فرانسوی آن کنار گذاشته میشود. جامعه مدنی،

مدنیت، سکولاریسم، جامعه مبتنی بر شهروند کنار می‌رود. هم در تئوریا و نظرات و دکترین‌ها و هم در سیاست عملی و پراگماتیسم سیاسی، از این ایده‌ها دست شسته می‌شود، و جای خود را به ناسیونالیسم و مذهب و قومی‌گرایی می‌دهد. و آنهم نه فقط در جهان دوم (اجزاء به هم ریخته بلوک شوروی سابق) و در جهان سوم سابق، بلکه در خود غرب این روندهای عقب مانده و قرون وسطائی فکری و سیاسی به جلوی صحنه رانده می‌شوند.

امروز وقتی بورژوازی از دموکراسی صحبت می‌کند مقصودش یک بالانسی است بین نیروهای مختلف قومی و ملی و مذهبی در یک جامعه. وقتی از انسان صحبت می‌کنند هویت اجتماعی و جهانشمول انسان تماما انکار می‌شود و انسان تبدیل می‌شود به یک موجودیت ملی مذهبی قومی که بسته به ملیت و مذهب و نژادش فرهنگ خود و ارزشها و نیازهای خودش را دارد. در دوره جنگ سرد تعریف دموکراسی یک نفر یک رای در یک جامعه مدنی بود. نیروهای سیاسی و احزاب بر مبنای سیاستها و برنامه‌های سیویل‌شان مطرح می‌شدند، و یا لاقل رسماً و نظراً چنین بودند، چنین فرض می‌شد که شهروندان حقوق و نیازها و احتیاجات برابر دارند و فلسفه وجودی و وظیفه دولتها پاسخگوئی و برآورده کردن این حقوق مشترک و نیازهای مشترک است. تناقض منافع طبقاتی و مبارزه طبقاتی را در پوشش جامعه مدنی و سیویل می‌پوشاندند و هر تفاوت دیگر حقوقاً و نظراً برسمیت شناخته نمی‌شد. در فرهنگ و نظر و ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی‌ای که انقلاب کبیر فرانسه را خلق کرد، به جز تفاوت‌های طبقاتی هیچ چیزی انسانها را از یکدیگر جدا نمی‌کرد و این آخرین سطحی بود که بورژوازی می‌توانست به پیش برود.

اما امروز بورژوازی از همه اینها دست شسته و به قرون وسطی و به ماقبل رنسانس رجعت کرده است. امروز از اسلام و صرب و کروات و چین و سنی و شیعه و کرد و ترکمن بعنوان نیروهای سیاسی و احزاب و دولتها صحبت می‌شود. به عراق نگاه کنید. در این سمبل و آزمایشگاه نظم نوین بورژوازی رسماً بحث بر سر اینست که شیعه‌ها در حکومت دست بالا را پیدا کرده‌اند و سنی‌ها ناراحت شده‌اند و کردها باید کمتر و یا بیشتر در حکومت نمایندگی بشوند و از آنطرف دولت ترکیه از ترکمنها حمایت می‌کند و نگران بالا گرفتن جنبش ملی کرد در کشور خودش است و غیره و غیره. گوئی داریم در مورد سیاست در دوران جنگهای صلیبی صحبت می‌کنیم. کجا سیاست خارجی در دهه شصت و هفتاد اینطور تعیین می‌شد؟ و چه کسی اینطور راجع به دنیا فکر می‌کرد؟ امروز هم استراتژیستهای پنتاگون-سیا ای اینطور فکر می‌کنند هم نیروهای بورژوائی اپوزیسیونشان اینطور فکر می‌کنند و هم خرده بورژوازی اینطور فکر می‌کند. چالش شونده و چالش کننده، پوزسیون و اپوزسیون کلا در این چهارچوب فکر می‌کنند و حرف می‌زنند و سیاستشان را پراتیک می‌کنند.

در افغانستان قبل از افتادن طالبان و بعد از سقوط طالبان شهروند معنی ندارد، در عراق دوره صدام و بعد از افتادن صدام شهروند معنی ندارد. در جمهوریهای سابق شوروی هم شهروند دارد بی معنی می‌شود و در خود غرب هم مذهب و ملیت و نژاد و مسقط الراس شهروندان هر روز بیشتر برجسته می‌شود و مبنای برخورد دولت



با مردم قرار میگیرد. دنیا را به صرب و کروات و مسلمان و یهودی و سنی و شیعه و توتسی و هوتو و چینی و کرد و ترک تقسیم کرده اند و سیاست از کانال این نوع تقسیمبندیها میگذرد. چه بورژوازی محلی و چه بورژوازی بین المللی سیاست را بر این روندها سوار کرده اند.

در چنین دنیائی است که کمونیستها پرچمدار جهان متمدن میشوند و میتوانند اعلام کنند هر سکولار پیگیر، هر انسان متمدن و مدرن پیگیر، و حتی هر شهروند پیگیر، هر کس خواهان و مدافع حقوق برابر شهروندی است باید سوسیالیست باشد و جامعه سوسیالیستی جامعه مطلوب اوست. در غرب همینطور است و در جهان سوم به طریق اولی مساله همین است.

این واقعیات پایه ابژکتیو نیاز جهان به کمونیسم کارگری است. به این دلایل واقعی جهانی است که میگوئیم جهان متمدن چپ است، جهان ماست. و این چپ هم البته چپ جدید و یا به معنای دقیقتر چپ قدیمی تر، چپ مارکس است. این چپ، کمونیسم کارگری است که اساسا در نقد دنیای بعد از جنگ سرد و در نقد کل کمونیسمهای غیرکارگری که به همراه دیوار برلین کمونیسمشان فرو ریخت، شکل گرفت و قد بر افراشت.

کمونیسم کارگری بازگشت کمونیسم به طبقه کارگر است. جنبشهای "چپ" طبقات دیگر کمونیسمشان را کنار گذاشتند و به اصل خود رجعت کردند و کمونیسم هم به طبقه خود بازگشت. بازگشت نه به این معنا که کمونیسم و سوسیالیسم به طبقه کارگر محدود شد، بلکه بر عکس به این معنا که افق و سیاست کارگری، افق و آلترناتیو سوسیالیستی، بعنوان تنها راه حل انسانی برای کل بشریت و تنها راه انسانی و متمدنانه برون رفت از این دنیای سیاه اولترا ارتجاعی پیشاروی همه قرار گرفت.

### کمونیسم کارگری: امتداد تمدن غرب در برابر دنیای به قهقرا کشیده شده بورژوازی

یک ویژگی و تمایز اساسی کمونیسم کارگری از "کمونیسم" های رایج در دوره جنگ سرد برخورد متفاوتش به غرب و آمریکا است. چپ جهان سومی ضد آمریکا و کلا منتقد غرب بعنوان قدرتی بود که منابع و ثروتهای ملی را چپاول میکند و جلوی رشد صنعت را گرفته است و غیره. این چپ در ایران بخشی از جنبش وسیعتر ملی-مذهبی شرفزده و ضد غربی بود که امروز در قامت اسلام سیاسی دارد در ایران حکومت میکند. کمونیسم کارگری به هیچیک از این معانی ضد غربی و ضد آمریکائی نیست. این نوع اعتراض چه در شکل صریح شرفزده اسلامی اش و چه در شکل "ضد امپریالیستی" چپ خرده بورژوائی اش به نقد و اعتراض کارگری هیچ ربطی ندارد. کمونیسم کارگری منتقد سرمایه داری است، سرمایه داری در غرب و در شرق و در همه جا، کمونیسم ما خودش امتداد تمدن غرب است. ما اگر ضد امپریالیست هستیم بخاطر آنست که ضد سرمایه جهانی هستیم و سرمایه جهانی امروز اتفاقا پرچمدار بازگشت به مذهب خود و ملت خود و قوم و قبیله خود

است.

جنبش ما از آغاز، از همان زمان انتشار خطوط عمده در آستانه انقلاب ۵۷، این نقد را به سرمایه داری داشته است. تز اصلی خطوط عمده نقد جوهر سرمایه دارانه دیکتاتوری شاه است، میگوید این دیکتاتوری اساسا برای استثمار شدید کارگر برپا شده و تنها طبقه کارگر است که میتواند آزادی و رهائی از قید این دیکتاتوری را متحقق کند. در آن دوره هم بحث ما این بود که با مذهب و ناسیونالیسم و "الهیات رهائیبخش" نمیتوان به جنگ دیکتاتوری سرمایه رفت. امروز و در چهارچوب امروز دنیا این واقعیت صدار برجسته تر و روشن تر خودش را نشان میدهد.

کمونیسم کارگری امتداد آخرین دستاورهای فلسفی سیاسی و تمدن غرب است. سه منبع سه جزء سوسیالیسم خلقی را ما نقد کردیم و کنار زدیم و سه منبع و سه جزء مارکسیسم ما آخرین دستاورهای اقتصاد انگلیسی و فلسفه آلمانی و سوسیالیسم فرانسوی است. امروز این سه منبع سه جزء در خود غرب دارد انکار میشود. آخرین قله فلسفه که کانت و هگل باشد و قله تفکرات اجتماعی برابری طلبانه سوسیالیسمهای تخیلی ماقبل مارکس و قله علم اقتصاد ریکاردویی که کاپیتال مارکس با نقد آن شروع میکند، از همه اینها عدول میشود. فلسفه بازگشته است به افلاطون و متافیزیسیم. میگویند همه چیز نسبی است. میگویند بشر به معنی تاریخی و جهانشمول وجود ندارد و همه چیز بستگی دارد به فرهنگ و مختصات زمانی و مکانی انسانها. نه تنها از مارکس بلکه از کانت و دکارت و ولتر هم عقب نشسته اند. برگشته اند به دوره ماقبل رنسانس! برگشته اند به افلاطون و متافیزیسیم، همه چیز ذهنی است. زمانی بود که برتراند راسل متافیزیسیت، چپ بود و سارتر اگزیستانسیالیست، چپ بود. امروز بخودشان میگویند مارکسیست و طرفدار افلاطون اند، در قلب اروپا بخودشان میگویند مارکسیست و طرفدار اسلام سیاسی اند؟ چرا؟ چون معتقد اند همه چیز نسبی است و اسلام سیاسی برای خود مسلمانها خوب است! معتقدند در ایران اسلام سیاسی مترقی است! و خودشان را هم تروتسکیست میدانند! گوئی دنیای واژگونه سرمایه داری در سطح نظری و فرهنگی یکبار دیگر واژگونه شده است.

در تفکر اجتماعی هم ایده های سوسیالیستی که سهل است، حتی جامعه مدنی را کنار گذاشته اند و برگشته اند به مفهوم فنودالی آن. برگشته اند به جامعه به معنی مجموعه ای از مذاهب و اقوام و ایلات و قبایل. در تفکر اقتصادی هم به همین ترتیب. همه چیز حول فردیت و رقابت فردی در سرمایه داری بازار آزاد میگردد و ایده دولت رفاه و کلا مسئولیت دولت در قبال جامعه برای تامین خدمات عمومی و رفاه اجتماعی مذموم و محکوم اعلام شده است.

این سیر قهقرائی و سقوط بورژوازی جهانی به دوران توحش قرون وسطائی بطور واقعی و ابژکتیو طبقه کارگر و کمونیسم کارگری را در پیشاپیش صف مبارزه بشریت متمددن برای آزادی و رهائی قرار میدهد. این مبارزه ای به گستردگی همه دنیاست. و انقلابی که در ایران شکل میگیرد اولین جبهه این مبارزه است. اسلام سیاسی و کمونیسم کارگری هر دو در جامعه ایران سر بلند کرده اند و رو در روی یکدیگر قرار گرفته اند.

## رویارویی طبقات در ایران: مشاهدات و نمونه های عینی

قطبندی طبقاتی و رویارویی راست و چپ، با همه خصوصیات پسا جنگ سردی اش، بارزتر از هر جای دیگری در ایران در حال شکل گیری و قابل مشاهده است. منصور حکمت میگفت این امکان وجود دارد که جمهوری اسلامی ابتدا فروپاشد و بعد پولاریزاسیون طبقاتی اتفاق بیافتد و چهره خودش را نشان بدهد. این تاکید وی از آنرو بود که نشان بدهد با فروپاشی رژیم کار ما تمام نشده، پیروزی بدست نیامده، بلکه برعکس تازه مبارزه طبقاتی حدت پیدا میکند و انقلاب شروع میشود. انقلابی که در آن راست و چپ کاملا قطبی میشوند و در برابر یکدیگر قرار میگیرند. این تحول به نظر من امروز در برابر چشمان ما دارد شکل میگیرد. منصور حکمت در بحث "آیا کمونیسم در ایران پیروز میشود" بر این تاکید کرد که هر چه فروپاشی جمهوری اسلامی بیشتر بطول بیانجامد، احتمال سرنگونی در اثر یک انقلاب بیشتر میشود. و امروز ما با این وضعیت روبرو هستیم. انقلاب دارد در برابر چشمان ما شکل میگیرد و جامعه ایران دارد سریعاً پولاریزه میشود. ایران دارد تبدیل میشود به اولین جامعه و آزمایشگاهی که پس از جنگ سرد طبقات رو در روی هم قرار میگیرند و صریح و عریان با پرچم منافع خودشان به خیابان می آیند.

انقلابی که در ایران در حال تکوین است به تزهائی نظیر "عصر انقلابات و مبارزه طبقاتی گذشته است"، "دوره نظم نوین جهانی است"، "دوره مقابله دموکراسی غربی با تروریسم اسلامی است" و غیره و غیره نقطه پایان میگذارد. جامعه ایران با انقلاب خودش دنیای امروز ما را اجتماعاً نقد میکند و به دنیای امروز اعلام میکند که طبقه کارگر در صحنه مبارزه سیاسی هست و سوسیالیسم راه رهایی از جهنم نظم نوین سرمایه داری در دنیای امروز ماست. امروز جامعه ایران بیش از هر جامعه دیگری از لحاظ طبقاتی پولاریزه شده است و این واقعیت را در سطح سیاسی، در سطح حزبی و در سطح جنبشی میشود بروشنی دید و نشان داد.

اولین نمونه طرح شعارهای صریحاً سوسیالیستی در خیابانهای تهران در چند ماه قبل، در اوج مضحکه هخا بود. "سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض" و "سوسیالیسم دوازدهم درد مردم" پاسخ چپ جامعه به های و هوی اپوزیسیون راست و کل کمپ ضد انقلاب در ماجرای هخا بود. این نوع طرح شعارهای سوسیالیستی از جانب مردم و در اعتراضات توده ای در تاریخ ایران بیسابقه است. نه جنبش چپ در گذشته مساله اش سوسیالیسم بود و نه اصولاً چپ با هر مضمونی از آن درجه محبوبیت و نفوذ اجتماعی برخوردار بود که شعارهایش بمیان مردم برود و در خیابانها داده شود. طرح اجتماعی این شعارها یک تصادف و یک صاعقه در آسمان بی ابر نیست. این حاصل نفوذ و قدرت چپ و افق و آرمان و چشم انداز چپ در جامعه است در تمایز از آرمانهای استقلال طلبانه و شرفزدگی و صنعتگرانی و خارجی گریزی که در دوره قبل به اسم چپ شناخته میشد.

نکته دیگر عکس العمل رژیم و کلا راست جامعه به انقلاب و عروج چپ در جامعه است. در قدیم وقوع زلزله را از شیعه اسبها میفهمیدند. شیعه ضد انقلاب هم نشانه انقلاب قریب الوقوع است. مدتهاست که این شیعه ها در ایران کشیده شده

است. از امام جمعه ها گرفته تا دگر اندیشان دو خردادی و تا ماهنامه انگلیسی اکونومیست بارها در مورد خطر انقلاب به یکدیگر هشدار داده اند. همین اواخر جناب خاتمی و رفسنجانی مردم را از کمونیستها برحذر داشتند. در ۱۶ آذر آقای خاتمی در دانشگاه و در میان دانشجویانی که پرچم نان و آزادی همه را بلند کرده بودند ناگهان بیاد کمونیستها در انقلاب ۵۷ افتاد و دانشجویان را نصیحت کرد که از سرنوشت سازمان پیکار درس عبرت بگیرند! رفسنجانی هم در پیامش به کنگره خانه کارگر، که تازه سازمان خودشان در میان کارگران است، از کارگران خواسته است که فریب شعارهای کمونیستی و سوسیالیستی را نخورند! اسبها دارند شیهه میکشند. اینها تازه نمودها و شاخص های کوچکی است. در سطح جامعه میبینیم که آن نیروهای سیاسی که بر سر استحال و تغییر تدریجی رژیم و اسلام دگر اندیش و یا شاه و رژیم چنچ و تغییر از بالا با یکدیگر مجادله داشتند و چنین مسائلی محور دوربها و نزدیکیهایشان بیکدیگر بود، جنبشهایی که هر کدام رفراندوم خودشان را داشتند، یکی میخواست شاه را برگرداند و دیگری میخواست اختیارات ولی فقیه را محدود کند، اینها اختلافاتشان را کنار گذاشتند و یک پرچم را بلند کردند، پرچم واحدی که معنی واقعی سیاسی اش مقابله با انقلاب بود. دیگر دعوای درون خانوادگی بر سر مدل حکومتی میروند کنار و وقتی زمین لرزه پایه و بنیاد نظام طبقاتی را تهدید میکند صورتبندی سیاسی کل نیروهای متعلق به طبقه حاکم در پوزیسیون و در اپوزیسیون حول حفظ مبانی نظام شکل میگیرد. برای این نیروها دیگر عمامه و تاج مهم نیست، سر را باید حفظ کرد. یک دوره تاج را با عمامه عوض کردند و سرمایه داری ایران را حفظ کردند ولی امروز دیگر هیچکدام جواب نمیدهد. این نیروها دور هم جمع شده اند که موجودیت طبقاتی نظام حاکم را حفظ کنند. دعوای درون خانوادگی این نیروها نیز انعکاسی از خطر چپ و انقلاب در جامعه بود اما امروز دیگر این نوع کشمکشها نیز جای خود را به یک نوع دورنگری و آینده نگری طبقاتی و همراهی و همجهتی برای نجات آینده از خطر چپ و کمونیسم داده است. صریحا این را اعلام میکنند و بیکدیگر نزدیک میشوند. در کنگره چهار گفتیم صفبندیها حول انقلاب شکل میگیرد و امروز می بینیم این صفبندی حول منافع طبقات و در یک شکل صریح و مستقیم طبقاتی بروز یافته است. دو خردادی درون حکومت وقتی میگفت میخواهم نظام را حفظ کنم منظورش یک حکومت اسلامی ملایم تر و امروزی تری بود، اما وقتی از بیرون رژیم سنگ نظام را به سینه میزند بدنال حفظ منافع و اهداف پایه ای تری است. حاضرست قانون اساسی را نه بر مبنای قرآن و یا نهج البلاغه بلکه بر اساس اعلامیه حقوق بشر بنویسد و حاضر است با شاه تبعیدی هم کنار بیاید، تا انقلاب نشود و جامعه بدست کمونیستها نیفتد. خطر انقلاب و سوسیالیسم در ایران و لذا صف آرائی طبقاتی حول آن از هر کشور دیگری حاد تر و بارزتر است.

جامعه ایران دارد حول دو طبقه اصلی و دو آلترناتیو مختلف اجتماعی و اقتصادی پولاریزه میشود.

در یکسو این قطببندی جمهوری اسلامی و همه نیروهای مدافع نظام سرمایه قرار دارند و در سوی دیگر کمونیسم کارگری با متمدنانه ترین و انسانی ترین آلترناتیو برای رهائی جامعه.

## جمهوری اسلامی: مظهر استیصال و ارتجاع سرمایه داری عصر ما

جهان پس از جنگ سرد یک دنیای به قهقرا کشیده شده است، سیاست و فرهنگ و ارزشهای رسمی و مسلط تماما سیاه است، ارتجاعی و ضد انسانی است، سئوال اساسی اینست که چه را باید مد نظر بگیریم، چه باید بکنیم، از کدام منفذ وارد بشویم که رنگ این دنیای سیاه را عوض کنیم؟ از کجا شروع میکنیم؟ مدل‌های غربی؟ مدل بازار آزاد؟ مدل‌های رژیم چنجی؟ مدل صدور دموکراسی با بمب؟ چه باید کرد؟ پاسخ در آن پدیده ابژکتیوی نهفته است که خارج از اراده هر کسی در ایران در حال قوام گرفتن است. انقلاب کارگران و مردمی که در یک جامعه ۷۰ میلیونی بارزترین مظهر توحش سرمایه داری عصر ما را تجربه میکنند و آن را نمیخواهند و نمیپذیرند.

ایران اولین کشوریست که در دوره پس از جنگ سرد یک انقلاب توده ای چپ، آزادیبخش و انسانی در آن شکل میگیرد. انقلاب ایران میتواند آغاز رهایی مردم دنیا از توحش نظم نوین جهانی باشد. چرا ایران چنین موقعیت ویژه ای پیدا کرده است؟ علت آنست که در ایران اسلام سیاسی حکومت میکند. در ایران بیش از یک ربع قرن است که جمهوری اسلامی بعنوان مظهر و نماینده توحش و عقب ماندگی و ارتجاع و استیصال بورژوازی عصر ما بقدرت رسیده است و تمدن و مدرنیسم و انسانیت را به صف مقابل خود، به اپوزیسیون رانده است. نتیجه مستقیم و میتوان گفت "طبیعی" این وضعیت نفوذ و محبوبیت آزادیخواهی و برابری طلبی سوسیالیستی در جامعه و زمینه رشد و گسترش یافتن کمونیسم کارگری نه تنها در میان طبقه کارگر بلکه در صفوف زنان و جوانان و اکثریت عظیم جامعه است.

امروز جمهوری اسلامی در اردوی سرمایه داری جهانی جایگاه ویژه ای یافته است. گرچه جمهوری اسلامی مدتها قبل از یازده سپتامبر در ایران روی کار می آید اما از همان زمان روندها و جنبشهای ارتجاعی را نمایندگی میکند که بعدا در دنیا رشد و گسترش پیدا میکنند و فراگیر میشوند. امروز یک پایگاه اصلی و نقطه اتکا و الهام بخش تروریسم اسلامی جمهوری اسلامی در ایران است. از سوی دیگر با تمام مخالفتها و تضاد منافی که دول غربی با جمهوری اسلامی دارند، بعنوان مناسب ترین حکومت ممکن و حتی یک الگوی حکومتی در کشورهای اسلامی با آن مشکلی ندارند. هیچگاه غرب و آمریکا منتقد سیاستهای داخلی جمهوری اسلامی نبوده اند. هر زمان هم که بحثی از حقوق بشر مطرح کرده اند به این خاطر بوده است که میخواستند در سیاست خارجی اسلام سیاسی را محدود کنند و آنها عقب برانند.

امروز آمریکا خود طرفدار مدل حکومتی نوع کرزای در افغانستان و سیستانی در عراق است، این نوع اسلام سیاسی را حمایت میکند و میخواهد جمهوری اسلامی در ایران هم در این جهت تغییر کند. امروز بازگشت به قوانین اسلامی و به شریعت حتی برای مسلمانان ساکن کشورهای غربی، بعنوان نمونه مشخصا بوسیله دولتهای انگلیس و کانادا، تشویق و تجویز میشود. بطریق اولی دولتهای غربی با قوانین قصاص و سنگسار و اعدام و زندان و شکنجه اسلامی در خود

کشورهای اسلامزده هم نمیتوانند مساله ای داشته باشند. آنچه به آن تروریسم اسلامی میگویند و با آن در افتاده اند آنجاست که اسلام سیاسی با اهداف و منافع و سیاستهای دولتهای غربی در تناقض قرار میگیرد. اگر این جنبه های ضد آمریکائی از جمهوری اسلامی زوده شود آنوقت این رژیم نیز مانند حکومتهای افغانستان و عراق بعنوان مطلوب ترین حکومت بورژوائی ممکن در کشورهای خاورمیانه مورد حمایت بورژوازی جهانی قرار خواهد گرفت. آنچه بعنوان راه حل موقت در برابر انقلاب ایران به آن تن داده بودند امروز یک جایگاه ساختاری در نظم نوین جهانی مورد نظر غرب پیدا کرده است.

جمهوری اسلامی نمونه و مظهر و تبلور عقبگرد و سیر قهقرائی بورژوازی جهانی در دوران ماست. همه مشخصات و خصوصیات این عقب ماندگی در جمهوری اسلامی هست و به همین خاطر پایگاه و ستون فقرات اسلام سیاسی در دنیا است، حتی اسلام سیاسی پرو غرب. اگر جمهوری اسلامی نبود امروز کرزای و سیستانی هم در قدرت نبودند. از سوی دیگر دقیقاً بخاطر بیش از یک ربع قرن حکومت اسلامی، جامعه ایران نمیتواند سرنوشت عراق و یا افغانستان را داشته باشد. اسلام سیاسی در جامعه ایران هم بعنوان پوزیسیون و هم اپوزیسیون پایگاه و نفوذ اجتماعی و لذا کاربرد و ارزش مصرف سیاسی خودش را تماماً از دست داده است. بورژوازی غرب کارت اسلام سیاسی را در مقابل با انقلاب ۵۷ بکار گرفت و امروز اسلام سیاسی به یک الگوی حکومتی بورژوازی در کشورهای خاورمیانه تبدیل شده است. به این اعتبار اسلام دیگر پرچمی است طبقاتی و نه پرچمی مذهبی و متعلق به قرون وسطی. این اسلام در ایران حاکم شده است و دیگر نمیتواند نقشی را چه در کنار آمریکا و چه در مقابل آمریکا بازی کند. آمریکا در ایران کارت اسلام سیاسی را ندارد، چه بعنوان شریک خودش چه بعنوان دشمن خودش. در افغانستان کرزای را داشت در مقابل ملا عمر و در عراق هم الان سیستانی را دارد در مقابل مقتدی صدر ولی در ایران چنین امکانی را ندارد. اسلام سیاسی در ایران به آخر رسید و تمام قدرت و پتانسیل اش را بعنوان حاکم، ولی فقیه و خاتمی، و بعنوان اپوزیسیون، سروش و جاریان و طبرزدی و غیره، به پایان رساند و به هر دو عنوان جامعه از آنان رد شد. اسلام سوخت و وقتی در کشوری مثل ایران، در خاورمیانه در این دوره اسلام از نظر سیاسی بی خاصیت بشود بورژوازی مساله دارد. هم بورژوازی محلی و هم بورژوازی جهانی مساله دارد. و این مشکل ضد انقلاب در ایران است.

### پولاریزاسیون طبقاتی و عروج کمونیسم کارگری در ایران

در مقابل جمهوری اسلامی، پرچم طبقه کارگر جهانی، یعنی کمونیسم کارگری در ایران بلند شده است، و این هم در نهایت محصول انقلاب ۵۷ است. جامعه ایران در واقع این تقابل جهانی میان مظهر عقب ماندگی عصر ما با تمدن و انسانیت را در خود منعکس میکند. از نظر امیال و آرزوها و توقعات و انتظار از زندگی جامعه ایران را حزب کمونیست کارگری ایران نمایندگی میکند. یک جامعه سکولار و ضد مذهب، خواهان جمع شدن مذهب از دولت و جامعه، یک جامعه جوان و مدرن بدون هیچ توهمی به "گذشته خودمان" و "فرهنگ خودمان" و "قوانین خودمان". جامعه ای که

نه تنها از جمهوری اسلامی، بلکه از جنبش دو خرداد و ناسیونالیسم سلطنت طلب و جنبش نیمه جمهوریخواه نیمه ملی نیمه مذهبی و جنبش بازگشت به خود و بازگشت به فرهنگ خود رد شده است و ذره ای رودرپایستی و توهم به این حرفها ندارد و آرمانها و ارزشهایش جهانی و انسانی است. جامعه ایران از این نظر در دنیا منحصر بفرد است. ایران تنها جامعه ایست که بخاطر بیش از ربع قرن تجربه روزمره اش از سلطه سیاسی مذهب و شرفزدگی و ارتجاع و توحش در قالب ضدیت با غرب و آمریکا از هر جامعه دیگری در دنیا متمایز است. جامعه ایران در امیال قلبی و آرزوها و توقعات و انتظاری که از زندگی دارد چپ است. ولی در روینای حاکم بر جامعه، در قوانین و مناسبات و نوع حکومت، و آنچه جمهوری اسلامی به جامعه تحمیل میکند نمونه و مظهر عقب ماندگی در دنیای ماست. مبارزه طبقاتی در ایران در این تناقض بنیادی خود را نشان میدهد. تناقض بین یک جامعه چپ با انتظارات و توقعات انسانی و مدرن و سکولار در مقابل یک حکومت و نظام ضد انسانی که مظهر ارتجاع و عقب ماندگی بورژوازی جهانی دوران ماست. این تناقض در ریشه و در جوهر و مضمون خودش تناقضی است طبقاتی. بروز سیاسی تضاد منافع طبقه کارگر جهانی و سرمایه داری جهانی است. رویارویی جهانی طبقات را ما در عرصه سیاست ایران در مقابله میان کارگران و توده مردم جان به لب آمده از نظام حاکم و حکومت مذهبی و بطور مشخص در مقابله میان حزب کمونیست کارگری و جمهوری اسلامی به عیان مشاهده میکنیم. ایران صحنه ای از تناقض سیاسی است که بازیگران اصلی آن طبقه کارگر و بورژوازی جهانی اند. این جوهر طبقاتی انقلابی است که در ایران شکل میگیرد و لذا شکست و یا پیروزی در این نبرد نه فقط در سرنوشت سیاسی ۷۰ میلیون مردم ایران بلکه در سرنوشت مردم جهان لافل برای یک دوره طولانی نقش تعیین کننده ای دارد. بسیاری از مسائل کلیدی دوران ما از اسلام سیاسی تا میلیتاریسم افسار گسیخته آمریکا و تا مطلق العنانی سرمایه داری بازار آزاد در انقلاب ایران تعیین تکلیف خواهد شد. پیروزی انقلاب ایران این عقبگرد و سیر فقهرائی که بورژوازی بر دنیا تحمیل کرده است را متوقف خواهد کرد و سیر معکوس شروع خواهد شد. راه حل انسانی در مقابله با تروریسم اسلامی و تروریسم دولتی غرب هر دو در اینجاست. اگر کسی میخواهد حتی مساله سلاحهای هسته ای را حل کند، اگر کسی طرفدار حقوق بشر و جامعه مدنی است، اگر کسی میخواهد بر رژیم پنج و حمله پیشگیرانه و صدور دموکراسی با بمب بر سر مردم دنیا نقطه پایان بگذارد باید راه حل را در انقلاب ایران جستجو کند.

## خصلت و ویژگیهای انقلاب ایران: نقد اجتماعی نظم نوین جهانی

وقتی وضعیت سیاسی ایران را بر متن این شرایط جهانی بررسی میکنید روشن میشود که انقلاب ایران تنها میتواند یک انقلاب چپ و سوسیالیستی باشد. روی کار آمدن و ادامه حیات جمهوری اسلامی ثمره بی آلترناتیوی و استیصال بورژوازی جهانی و محلی در حفظ نظام سرمایه در ایران است. بورژوازی راه حل و آلترناتیو دیگری ندارد. مدلهای سنتی حکومت بورژوائی پاسخ مساله نیست. دوره

دیکتاتوری سلطنتی در ایران و در منطقه سپری شده است. در افغانستان نتوانستند ظاهر شاه را برگردانند و در عراق هم بازگشت به پادشاهی حتی مطرح نشد. در هر دو مورد ناگزیر شدند ملقمه ای از ناسیونالیسم و مذهب و قومی گری را بر سر کار بگذارند. در ایران هم عملاً امکان بازگشت به سلطنت برای بورژوازی منتفی است. این را حتی خود رضا پهلوی هم فهمیده است. تاجش را کنار گذاشته و هنوز کسی تحویلش نمیگیرد. ملقمه ملی - مذهبی هم به یمن ۲۵ سال توحش جمهوری اسلامی نمیتواند آلترناتیو باشد. جامعه ایران نه احیای سلطنت را می پذیرد و نه دو خرداد و مجاهد و هر نیروی اپوزیسیونی که به مذهب آلوده است را بعنوان حکومت قبول میکند. جمهوری اسلامی با یک بحران عمیق سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روبروست و بورژوازی جهانی و محلی عملاً آلترناتیو دیگری ندارد. کارگران و اکثریت عظیم مردم اجازه نمیدهند که پس از جمهوری اسلامی حکومت‌های قومی-ملی -مذهبی در ایران بتوانند روی کار بیایند و مستقر شوند. انقلاب ایران بدلائل عینی و ابزکتیو سیاسی و اقتصادی و بنا به خصلت خود ضد سرمایه و ضد مدلهای ممکن و مطلوب سرمایه داری دوران نظم نوین است.

انقلاب پدیده ای سلبی است، نفی و نقد است، و انقلاب ایران به حکم شرایط عینی در ایران و واقعیات سیاسی - اقتصادی جهان ما نقد و رد حکومت مذهبی است، نقد و رد هر نوع حکومت و نظامی است که بر مذهب و قومیت و ملیت بنا شده باشد، نقد اجتماعی مذهب و ناسیونالیسم و شرقرذگی و ضد غربیگری و "بازگشت به خود" است، رد رژیم چنچ و کودتای مخملی و صدور دموکراسی با بمب است، نقد و رد سیاست ریاضت اقتصادی و نسخه های فقر و فلاکت بانک جهانی است، انقلاب ایران بپا خاستن سوسیالیسم برای رفع تبعیض است، انقلابی که در ایران شکل میگیرد نقد اجتماعی نظم نوین جهانی در دنیای پس از جنگ سرد است. به عبارت دقیقتر به حکم تمام شرایط عینی انقلاب ایران میتواند چنین باشد و حزب ما تضمین میکند که چنین خواهد بود.

نیروی محرکه انقلاب، اساساً کارگران و زنان و جوانان هستند. جوان بودن جامعه ایران تعیین کننده است. هفتاد درصد جامعه جوان است و این فقط یک مساله دموگرافیک نیست، جوان بودن جامعه به این معناست که اکثریت جامعه در دوره سیاسی تازه و کاملاً متفاوتی از نسل گذشته چشم بجهان گشوده است. نسلی است که در ضدیت با مذهب و شرقرذگی و عقب ماندگی بزرگ شده است. چشم انداز و آرمانها و ایده آلهش انسانی و جهانی است. تکنولوژی، ماهواره و اینترنت دنیا را کوچک کرده است و دیگر هیچ جامعه ای را نمیتوان از بقیه دنیا جدا کرد. نسل جوان ایران دنیا را میشناسد، خود را شهروند دنیا میداند و زندگی خود را با مردم پیشرفته ترین جوامع موجود دنیا مقایسه میکند. انتظارات و توقعاتش از زندگی ملی و خودی و محلی نیست، و در هنر و فرهنگ و سبک زندگی و روابط اجتماعی بهترین ها و مترقی ترین ها و پیشرفته ترین ها را میخواهد. آرمانگرایی و مدرنیسم و مدنیت و انسانیت فارغ از هرگونه قید و بند مذهبی و ناسیونالیستی و گذشته پرستی و شرق پرستی را میتوان گفت خصلت خودبخودی و محصول تجربه اجتماعی این نسل است. خصوصیات کاملاً در جهت مخالف گرایش عمومی سرمایه در سطح دنیا و در ایران، در حکومت و در اپوزیسیون ملی - مذهبی حکومت



هر دو. جوانی جنبش کارگری نیز خصوصیات اساسا متفاوتی به آن میبخشد. طبقه کارگر در ایران سابقه دیرینه ای دارد اما طبقه کارگر بعنوان یک طبقه تعیین کننده در تولید اجتماعی و تحولات سیاسی در جامعه اساسا در اوایل دهه چهل شمسی و با اصلاحات ارضی پا به عرصه وجود گذاشت. در مقطع انقلاب ۵۷ بدنه اصلی جنبش کارگری را کارگرانی تشکیل میدادند که طی سالهای اواخر دهه چهل و اوایل پنجاه به شهرها کوچ کرده بودند و این واقعیت در اعتراضات کارگری در آن دوره منعکس میشد. انقلاب ۵۷ با جنبش اعتراضی خارج از محدوده نشینان، یعنی عمدتا کارگرانی که در جستجوی کار به شهرها کوچ کرده بودند، شروع شد. کارگرانی که بعنوان یک روستائی به زندگی نقد داشتند و یک زندگی متعارف کارگر شهری برایشان ایده آل بود. این در یک سطح عمومی خصوصیت نسل کارگران دهه چهل و پنجاه در ایران بود. جنبش کارگری در این دوره هم در فعل و انفعالات درونی خود، یعنی از نظر امیال و خواستها، مکانیسمها و اشکال مبارزاتی، درجه همبستگی و تشکل یابی و شیوه فعالیت فعالین و رهبران عملی، و هم از نظر سیاسی و رابطه با سازمانهای چپ آن دوره این سابقه گذار از روستا به شهر و نوپائی و نوجوانی بعنوان کارگر شهری را در خود منعکس میکرد. کم تجربه بود، انتظارات و توقعات محدودی داشت، پراکنده بود و خصلت سازمانیابی و ضرورت متشکل شدن هنوز در آن رشد نکرده بود.

این جنبش از نقطه نظر سیاسی از نقد طبقاتی جامعه، عرض اندام در عرصه سیاست، مدعی حکومت بودن و حضور در عرصه نبرد برای قدرت سیاسی، و در نتیجه از حزب و حزبیته کاملاً بیگانه بود. واگذاری قدرت به احزاب بورژوا، حزب گریزی و نفوذ گرایش کارگر کارگری در جنبش کارگری آن دوره خود محصول این شرایط و در واقع میتوان گفت بیماری کودکی جنبش کارگری در دو دهه پس از اصلاحات ارضی بود.

جنبش کارگری دهه چهل و پنجاه فرصت نداشت که رهبران عملی و اکتیویست و فعال و سازمانده خودش را پرورش بدهد و گرایش کمونیسم کارگری به آن معنی اجتماعی که بقول منصور حکمت حتی قبل از مارکس در طبقه کارگر اروپا وجود داشت در آن شکل بگیرد. پیشرو و فعال جنبش کارگری در این نسل ابتدا چپ و مارکسیست میشد و بعد مسائل کارگری برایش مطرح میشد. در ایران آن زمان رهبر و فعال جنبش کارگری یا از حزب توده باقیمانده بود و یا تحت تاثیر مثنی ها و سازمانهای چریکی و مائوئیستی و خط سه و یا خط دو بود. با کتاب چپ شده بود و بعد فهمیده بود که کارگر باید آزاد شود. و تازه این آزادی هم، بنا به روایات چپ غیر کارگری آن دوره تنها میتوانست پس از طی هفتخوان کسب استقلال و رشد صنعت و پروار شدن بورژوازی ملی و غیره و غیره بدست بیاید. گرایشات چپ در جنبش کارگری آن دوره، ادامه چپ غیر کارگری و در واقع نقد طبقات دیگر به کمبودهای سرمایه داری، در میان صفوف کارگران بودند.

نسل امروز طبقه کارگر یعنی نفی همه اینها. نسل جدید کارگر در شهر و در "داخل محدوده" بزرگ شده و نقدش بر زندگی نقد کارگر شهری است. نسل جدید کارگر مارکسیسم را به روایت جبهه ملی، به روایت پوپولیسم، به روایت حزب توده

نخوانده و نفهمیده و ندیده است. وقتی میگوید مارکسیسم مقصودش این نیست که من میخواهم به شوروی متکی بشوم، شوروی ای وجود ندارد. وقتی میگوید مارکسیسم مقصودش این نیست که من میخواهم از ایران عقب مانده به ایران صنعتی برسم. جبهه ملی ای نیست که اینها را به طبقه کارگر فروخته باشد.

از لحاظ سیاسی ۲۵ سال حکومت اسلامی سرمایه نسل جوان کارگر را نیز مانند بقیه هفتاد درصد جمعیت جوان جامعه ایران، منتقد مذهب و عقب ماندگی و شرفزدگی و مدافع مدرنیسم و انسانیت و آخرین دستاویزهای تمدن بشری کرده است. در جنبش کارگری امروز، درست بر خلاف جنبش کارگری دروان قبل، گرایشهای ملی مذهبی برد و نفوذی ندارند و چپ با رشد صنعت و استقلال طلبی و ضد غربی گری تداعی نمیشود.

فعال امروز جنبش کارگری با اشکال و مکانیسمهای ابراز وجود اجتماعی و مبارزه علنی آشناست و آنها را بکار میگیرد، بر حکومت و نظام موجود اعتراض و نقد سیاسی دارد و نه تنها مرزبندی ای با حزب و حزبیت ندارد، بلکه طالب و مشتاق آنست. گرچه گرایشهای دوران کودکی جنبش هنوز از جانب بخشی از فعالین قدیمی تر جنبش کارگری نمایندگی میشود، اما این گرایشهای دیگر خصلت نمای جنبش کارگری امروز نیست، به نسل جوانی که هفتاد درصد طبقه کارگر را تشکیل میدهد سرایت نیافته است و کم تاثیر و حاشیه ای شده است.

این جنبش کارگری نه شبیه گذشته خودش است، نه شبیه جنبش کارگری در مصر و یا یونان و یا ترکیه. شبیه اروپای امروز هم نیست. شاید شبیه جنبش کارگری اروپای قبل از سلطه سندیکالیسم است، شبیه کمون پاریس است. و گرایش چپ در این جنبش به همان معنای اجتماعی که منصور حکمت میگفت گرایش کمونیسم کارگری است. حزب ما حزب این گرایش است. و به این معنا برنامه و اهداف و آلترناتیوی که حزب ما برای جامعه دارد برنامه و آلترناتیوی است که طبقه کارگر در برابر کل جامعه قرار میدهد. انقلاب ایران مانند هر انقلاب دیگری پدیده ای ابژکتیو است اما در عین حال باز همانند هر انقلاب دیگری بدون یک نیروی ارادی و آگاه که انقلاب را بخواهد و نوید بدهد و راه حل و افق انقلاب را پیشاروی جامعه ترسیم کند رخ نخواهد داد. این نیروی ارادی آگاه حزب کمونیست کارگری است.

انقلاب آتی ایران حول گرایش و حزب کمونیست کارگری شکل خواهد گرفت. نه به این دلیل که جامعه خواهان رهائی کارگر است، بلکه برعکس به این دلیل که طبقه کارگر و حزب او پرچم رهائی جامعه را در دست دارد. باین دلیل که بطور عینی و ابژکتیو راه رهائی جامعه مذهب زده ایران، جامعه ای که تشنه مدرنیسم و مدنیت و انسانیت و آزادی و برابری است، انقلاب و سوسیالیسم است و این پرچمی است که حزب ما در مقابل جمهوری اسلامی و کل کمپ ضد انقلاب بومی و جهانی در ایران بر افراشته است. مانیفست کمونیست صد و پنجاه سال قبل اعلام کرد کارگران تنها با رهائی جامعه میتوانند خود را رها کنند و این حقیقت در ایران امروز بیش از هر جا و هر زمان دیگری صدق میکند.

# آرایش جدید نیروها و موقعیت حزب نگاهی به صفحه شطرنج سیاسی در ایران

این نوشته بر مبنای سخنرانی هائی تحت عنوان "تحولات سیاسی در ایران و موقعیت حزب" در شهرهای استکهلم و گوتنبرگ سوئد ایراد شد، تنظیم شده است.

اجازه بدهید بحث را از آن تحلیلی شروع کنم که در کنگره چهار، حزب ما مطرح کرد و در قطعنامه "حزب کمونیست کارگری و چشم انداز انقلاب در ایران" منعکس شده است. این کنگره در دسامبر ۲۰۰۳ تشکیل شد. یکی از تزه‌های پایه ای این تحلیل و یک بند اصلی قطعنامه در مورد چشم انداز انقلاب اینست که با پیش رفت جنبش سرنگونی و مبارزات مردم تناسب قوا و نیروهای سیاسی کلا در جامعه عوض می شود. شاخص هایی که برای دسته بندی نیروها تا آن مقطع بکار میرفت مثل سرنگونی طلبی و یا اعتقاد به استحاله و "اصلاحات تدریجی"، اینکه چه نیروی ضد جمهوری اسلامی است و چه نیروی خواهان استحاله و حفظ رژیم است و غیره، این معیارها عوض می شود و یک صف بندی جدیدی خواهیم داشت که شاخص اش می شود وضع انقلاب و مبارزه مردم. و نیروها بر این مبنا که نسبت به انقلاب چه موضعی دارند به یکدیگر دور و یا نزدیک میشوند، و کمپ ها و اردوگاه های جدیدی تشکیل می شوند. و بعد قطعنامه در بندهای دیگری می گوید که این نیروهایی که در مقابل انقلاب دور هم جمع می شوند موانع و ایستگاه هایی بر سر حرکت مردم تعریف خواهند کرد و شروع می کنند به اینکه با هر تحولی و با هر نقطه عطفی بگویند مبارزه تمام شد، بخانه بروید، راه چیز دیگری است. هویت و وجه اشتراک این نیروها ضدیت با انقلاب است و بیشتر همین عامل آنها را دور هم جمع می کند و در یک کمپ قرارشان میدهد تا نوع برخوردشان به جمهوری اسلامی و یا هر عامل دیگری.

امروز وقتی نگاه می کنید می بینید کاملا آنچه که یکسال و اندی قبل یک پیش بینی بود امروز به تحقق پیوسته است و به واقعیتی در برابر چشم همگان تبدیل شده است. موضوع بحث امروز من اساسا این است که می خواهم به اوضاع سیاسی ایران، که میتوان آنرا به یک صفحه شطرنج تشبیه کرد، بر اساس تحلیل کنگره چهارم نگاهی بیندازم و در این چارچوب جایگاه و نقش عوامل دخیل در این اوضاع، و یا مهره های این شطرنج سیاسی را، از خود جمهوری اسلامی گرفته تا هیات حاکمه آمریکا و دول غربی و تا نیروهای اپوزیسیون ملی - مذهبی و نیروهای

اپوزیسیون راست و بالاخره جنبش سرنگونی طلبانه مردم و جنبش چپ و حزب کمونیست کارگری بررسی کنم.

به نظر من هر یک از این عوامل را در نظر بگیرید می بینید یک تغییر اساسی و کیفی پیدا کرده اند. بطوریکه اگر این یکماه پیش به صفحه شطرنج سیاست در ایران نگاه میکردید، صحنه کاملا متفاوتی را میدیدید. این تفاوتها کدام است؟

## جمهوری اسلامی: یکپارچه اما ضعیف تر!

جمهوری اسلامی با انتخابات مجلس هفتم یکدست شد. جناح راست دو خرداد را رسماً از مجلس بیرون انداخت، و همه اهرمهای قدرت را در دست گرفت. خیلی از ناظرین و مفسرین سیاسی اینطور فکر میکردند که جمهوری اسلامی بعد از این تحول قوی تر خواهد شد و سلطه و ارباب و سرکوبگریش بر جامعه بیشتر و محکم تر میشود. اما عکس این اتفاق افتاد. انتخابات هنوز تمام نشده شورشهای شهری در اعتراض به نتایج انتخابات شروع شد، بر بستر و با این محمل که انتخابات قبول نیست و صندوقسازی و رای سازی شده مردم به خیابانها ریختند و مراکز دولتی را به آتش کشیدند. از همان قدم اول معلوم شد این یکپارچه و یکدست شدن دردی از جمهوری اسلامی را دوا نمیکند. رژیم می که قرار بود با بیرون کردن دو خرداد میخس را محکم تر بکوبد و بر اوضاع مسلط تر بشود هنوز عرق انتخاباتش خشک نشده و رای شماری ها به آخر نرسیده در چندین شهر با شورش مردم مواجه شد. و از آن زمان اعتراضات کارگری در کارخانه های مختلف در سطح وسیعتر و تعرضی تر از گذشته ادامه داشته و رو به رشد بوده است. مبارزه پرستاران و معلمان هم همینطور. قبل از ۱۸ تیر رژیم برای مرعوب کردن جامعه تلاش زیادی کرد، اما این تمهیدات دیری نپائید. خیزشهای شهری در شهرهای شمال ادامه پیدا کرد و مبارزات کارگری و دانشجویی به شکل رادیکال تر و تعرضی تری از سر گرفته شد. در جریان هخا، یک کاریکاتور و مضحکه سیاسی اعلام کرد با چهار صد هواپیما به ایران می رود و قدرت را میگیرد، به مردم هم گفت با لباس سفید و با دسته گل بخوابان بیایند. نتیجه چه شد؟ جامعه، بخش پیشرو و معترض مردم، نه در خانه نشست، نه لباس سفید پوشید، نه به کسی گل داد. در محلات تهران با بنر و پرچم سرخ بدنبال پاسداران گذاشتند و شعار دادند سوسیالیسم بپا خیز برای رفع تبعیض! و بعد هم ادامه همین جریان به شورش شوش و ممسنی انجامید! جمهوری اسلامی ظاهراً قویتر شده بود و کاریکاتوری از راست جامعه هم پریده بود وسط میدان و گرد و خاک میکرد، اما نتیجه چه بود؟ قدرتمائی بیشتر چپ جامعه!

مساله اپوزیسیون راست و چپ و مبارزه مردم را در سر جای خودش بررسی میکنیم. اما تا آنجا که به موقعیت جمهوری اسلامی مربوط میشود می بینیم کاملاً نقطه مقابل آن انتظار و تصویری است که بسیاری از ناظرین بعد از انتخابات از رژیم بدست میدادند. رژیمی که یکپارچه از انتخابات خارج شده بود، جناح صریحا و رسماً طرفدار اعدام و شلاق و سنگسار و سرکوب و شکنجه اش، جناح ولی فقیه همه چیز را در دست گرفته بود، و قرار بود محکم تر از قبل بکوبد و بزند و ببندد، ضعیف تر

و مستاصل تر در برابر مردم معترض قرار گرفت.

از سوی دیگر موقعیت رژیم در رابطه با غرب هم به جایی نرسید. قرار بود جمهوری اسلامی تثبیت شده سری توی سرها در بیاورد. ابتکار سیاست خارجی و رابطه با آمریکا را مدتها قبل از انتخابات مجلس جناح راست بدست گرفته بود. اما در این عرصه هم مساله فرقی نکرد و چیزی عاید جمهوری اسلامی نشد. چه در رابطه با اروپای واحد و چه آمریکا تلاشهای رژیم برای تثبیت موقعیتش بجائی نرسید و امروز می بینیم به سطح بحرانی و حادی رسیده است. بطور خلاصه در دوره بعد از انتخابات موقعیت حکومت اسلامی چه در صحنه سیاست داخلی در مقابل جنبش اعتراضی مردم و چه در مقیاس بین المللی ضعیف تر و وخیم تر شده است. حالا ببینیم وضع دیگرمره ها در اپوزیسیون رژیم در چه حال است.

### رفراندم: حلقه اتصال یک صف به هم ریخته

در اپوزیسیون رژیم، علاوه بر جنبش چپ که بعدا به آن میپردازیم، دو جنبش راست و ملی-مذهبیون را داریم که مشخصا به ترتیب با سلطنت طلبان و دو خردادیهها مشخص میشوند. قبلا، زمانی که دو خرداد هنوز از رژیم اخراج نشده بود، اپوزیسیون راست، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی، سرنگونی طلب بود و دو خرداد استحاله چی بود. اما امروز با این متر هیچ چیز را نمیشود اندازه گرفت.

امروز صف اپوزیسیون راست و ملی مذهبیون کاملا در هم ریخته است. مرزبندیهای قبلی به هم ریخته. سلطنت طلب هایی هستند که شاه را کنار گذاشته اند، دو خردادی هایی هم هستند که اصلاحات درون حکومتی را کنار گذاشته اند و پرچم سومی حول رفراندم بلند کرده اند که گویا نه دو خرداد است و نه سلطنت طلب. هم این است و هم آن و هم هیچ کدام. صفی تشکیل شده که در نگاه اول بهم ریخته و درب و داغان به نظر میرسد. حرف دیروز خودشان را رد می کنند. خودشان به خودشان حمله می کنند. شاهی است که دیگر شاه کسی نیست و از آن طرف آخوندی است که اصلا مذهبی نیست. امام جمعه ای است که از جدایی مذهب از دولت صحبت می کند. و از آن طرف سلطنت طلبی است که اصرار دارد احترام مذهب را حفظ کند. کسی مثل شیرین عبادی پیش می آید که هم بانوی ایران زمین است و هم بانوی اسلام، اما طلوع نکرده افول میکند و خیرش به هیچکدام نمیرسد. صف در هم ریخته ای که شاخص ضد رژیمی اش گم شده. رفرمیست هست. رفرمیست نیست. سرنگون طلب هست، سرنگون طلب هم نیست. و مردم می مانند که اینها چی دارند می گویند. چرا بهم ریخته اند. چرا سلطنت طلب ها بجان خودشان افتاده اند، چرا دو خردادی ها بجان خودشان افتاده اند. صف بهم ریخته مغشوشی که دست و پای خودشان را لگد می کنند.

اما رفزاندمچیهای ما با تمام این پریشانیها و بهم ریختگی ها خوب میدانند چه میکنند. رفزاندمو طرحی از سر حماقت نیست، از سر استیصال است. این صفی است که یک فصل مشترک اساسی دارد. و آن فصل مشترک را مدام همه شان تکرار میکنند: انقلاب خشونت است. مقابله با انقلاب وجه مشترک این صف بهم

ریخته است و از آقای حجاریان تا آقای سازگارا تا آقای داریوش همایون تا آقای رضا پهلوی تا کشتگر تا فرخ نگهدار تا تمام ملی مذهبیون و تمام سلطنت طلب ها در این دوره ترجیح می دهند که سر این وجه مشترکشان دور هم جمع بشوند. قبلا این وجه مشترک را داشتند ولی آنقدر مهم نبود که چسبشان باشد. آن شاه خودش را می خواست. این هم می گفت جمهوری اسلامی باید بماند و ولایت فقیه اش باید برود. همیشه اینها ضد انقلاب بوده اند. منتهی ضد انقلاب در دوردست، به خودش اجازه می دهد و می تواند با شاخص ها و معیار های دیگری هویت سیاسی خودش را تعریف کند و پارگیری کند و جبهه بسازد. اما ضد انقلابی که انقلاب در چشم انداز نزدیکش و در چند کیلومتری اش قرار گرفته دیگر این اجازه را ندارد، دیگر این تفنن را ندارد و این آزادی انتخاب را ندارد. حالا دیگر مجبور است در مقابل چیزی که می داند امروز فردا اتفاق می افتد و بر سر منافع پایه ای تری با رقبای دیروزش متحد و هم جبهه شود. دیگر تاج و عمامه مهم نیست، رژیم مذهبی و یا شاهنشاهی مهم نیست، سیستم مهم است. آن که می گوید اسلام باید از دولت جدا باشد مثل آقای سروش و آقای گنجی میخواهد نظام را حفظ کند، رضا پهلوی هم که از خیر تاج و تخت میگذرد، می گوید نظام باید حفظ شود. و این را نه شاید دورنگری آگاهانه، بلکه غریزه طبقاتیشان ایجاب میکند.

آیا این نیروهائی که از تغییر قانون اساسی دم میزنند یکبار به سنگسار و اعدام و کشتار رژیم در همین چارچوب افشای قوانین جمهوری اسلامی اشاره کرده اند؟ یک بار به کمپینهای ما علیه سنگسار و اعدام حاجیه ها و افسانه نوروزی ها و شهلا جاهد ها پاسخ مثبت داده اند؟ مگر هدفشان تغییر قانون اساسی نیست؟ چرا یکبار بر این جنایات در همان چارچوب لزوم تغییر قانون اساسی انگشت نمیگذارند؟ چرا نمیگویند رژیمی که کودک اعدام میکند و به صورت زنان اسید میپاشد و دست قطع میکند و بر جرثقیل بدار میکشد باید قانون اساسی اش را عوض کرد و حقوق بشری کرد؟ نمیگویند چون مساله شان اینها نیست. اینها مسائل مردم انقلابی است و علم قانون اساسی بلند شده تا جلوی همین انقلاب را سد کند. اتفاقی که افتاده است همانست که در کنگره چهارم پیش بینی میکردیم، ایجاد صفندیهای جدید در برابر مبارزات مردم و برای پیشگیری انقلابی که در راهست.

از زاویه دیگری که به مساله نگاه کنید میبینید اساس این صفندی درجه و عمق نقدی است که نیروهای مختلف اپوزیسیون به وضعیت موجود دارند. سؤال اینست که این نقد و نفی تا چه حد عمیق و رادیکال است. تا چه حد در واقعیت رخنه میکند و عمیق میشود، و چه چیزی را و تا کجا میخواهد نفی کند و تغییر بدهد؟ انقلاب حرکتی سلبی و انتقادی است. سؤال اینست که احزاب و نیروهای سیاسی اپوزیسیون، که معمولا در شرایط انقلاب به تعدادشان و مخالفت خوانیهایشان افزوده میشود، بمیدان می آیند که خصلت سلبی انقلاب را عمیق تر و رادیکال تر و بنیادی تر کنند و یا بر عکس خواهند در برابرش بایستند، کند و سطحی اش کنند و به کمترین تغییرات قانعش کنند؟

امروز اپوزیسیون راست خود را سرنگونی طلب میداند، آمریکا هم در نهایت خواستار

تغییر جمهوری اسلامی است، بخشی از دو خردادی‌ها تغییرات اساسی در رژیم حاضر را می‌خواهند، ولی واقعا مقصود این نیروها از رژیم و نظام و تغییر در نظام چیست؟ همه می‌گویند "اینها" باید بروند اما اینها کی هستند؟ تا دیروز که منظورشان ولی فقیه بود، امروز هم حداکثر از برکناری آخوندهای فاندامن‌تالیست و تغییر هیات حاکمه فراتر نمی‌روند. آیا واقعا اینها بروند تمامست؟ زندان‌ها چه؟ سپاه و کمیته و ده‌ها ارگان سرکوبگر مخفی و نیمه مخفی چه؟ بورکراسی مافوق مردم چه؟ این دم و دستگاه عریض و طویل اداری بخور و بچاپ چه؟ استثمار چه؟ فقر چه؟ نقد نیروهای اپوزیسیون ضد انقلاب این مسائل را حتی لمس هم نمی‌کنند، عمیق نمی‌شود و چیزی را بطور اساسی و پایه‌ای تغییر نمی‌دهد. یک میلی‌متر در واقعیت رخنه می‌کنند و همان اندازه هم می‌خواهند واقعیت را تغییر بدهند، منافع طبقاتیشان بیش از این اقتضا نمی‌کند.

مخالفت این نیروها با انقلاب دقیقا به خاطر عمق نقد و تغییرات رادیکالی است که بهمراه خواهد آورد. یک انقلاب پیروز، یک انقلاب چپ به رهبری ما کمونیستها، رژیم و نظام سیاسی و اقتصادی موجود را از پایه به هم خواهد ریخت و هراس و نگرانی نیروهای ضد انقلاب دقیقا از همین جا ناشی می‌شود. در انقلاب ۵۷ چنین بود و امروز هم چنین است. صفندی امروز ضد انقلاب و ترکیب نیروهای آن اساسا همانست که در انقلاب ۵۷ شاهد آن بودیم. ضد انقلاب حاکم و اپوزیسیون در انقلاب ۵۷، امروز دوباره برای حفظ نظام در برابر انقلاب به صف شده‌اند.

## مروری بر انقلاب ۵۷: بازگشت به آینده با صندلیهای تعویض شده!

برای بهتر دیدن آینده باید نگاهی به گذشته کرد. اجازه بدهید کمی به عقب برگردیم و ببینیم در انقلاب ۵۷ چه اتفاقی افتاد؟ در آن زمان غرب و نظام شاهنشاهی، کسانی که الان اکثرشان در لوس آنجلس جمع شده‌اند، در ایران حکومت می‌کردند. دولتهای غربی با اوجگیری انقلاب ۵۷ متوجه شدند که نمیتوانند از روبرو انقلاب را کنترل کنند و به شکست بکشاند، یک نیروی ضد انقلابی دیگر، خمینی و اسلام خمینی را در اپوزیسیون شاه پیدا کردند و جلوی صحنه راندند. نیرویی که بتواند انقلاب را از درون شکست بدهد و همین اتفاق هم افتاد. خمینی را گذاشتند زیر نور افکن و تبدیلش کردند به رهبر انقلاب و انقلاب را به شکست کشاندند. به نظر میرسد خمینی شاه را انداخت اما کمی عمیق تر مساله را بررسی کنید میبینید خمینی و شاه هر دو اجازه ندادند انقلاب به پیروزی برسد. انقلاب ۵۷ با قیام بهمن تمام نشد، با ۲۰ خرداد ۶۰ تمام شد. نه کارگران بعد از قیام و روی کار آمدن خمینی به خانه رفتند، و نه زنان و نه جوانان. تحت نام انقلاب فرهنگی همین آقای سروش و دیگر دوحردادبهای خشونت‌گریز ما به دانشگاهها هجوم بردند و دانشجویان چپ و انقلابی را از دم تیغ گذراندند. در ۲۸ مرداد به کردستان هجوم بردند، انقلاب در کردستان را کوبیدند که به کوه زد و جنگ مسلحانه اش را شروع کرد، جنبش دهقانان ترکمن صحرا را بخون کشیدند، اعتراضات کارگران بیکار در تهران و اصفهان را سرکوب کردند، به تظاهرات زنان علیه حجاب با اسید حمله بردند و حجاب را برسرشان میخ کردند و بالاخره در ۳۰ خرداد

۶۰ یورش همه جانبه شان را آغاز کردند و هر که لباس و قیافه اش به کمونیست و انقلابی شبیه بود را دستگیر کردند و به زندان انداختند و ۹۰ درصد کسانی که گرفته بودند را اعدام کردند.

این سیر تحولات را که در نظر بگیرید می بینید بختیار و بازگان و خمینی ادامه ازهاری و شریف امامی و هویدا هستند. آنچه ضد انقلاب حاکم نتوانست انجام دهد، اپوزیسیون ارتجاعیش به اسم انقلاب بقدرت رسید و به انجام رساند. آن زمان شاه و ازهاری و بختیار و بازگان و خمینی همه مقابل انقلاب بودند و برنده خمینی بود، کسی که بالاخره توانست انقلاب را بکوبد.

اگر در هر یک از این ایستگاهها میتوانستند انقلاب را متوقف کنند آنکه برای نجات نظام بمیدان آمده بود دولت بعدی را شکل میداد و میماند. اگر بختیار میتوانست انقلاب را بخواباند او ماندگار میشد و اگر شریف امامی و یا ازهاری از عهده انقلاب بر می آمدند آنها میماندند. اما انقلاب متوقف نشد و از همه اینها گذر کرد. بازگان، اولین نخست وزیر خمینی، میگفت باران میخواستیم سیل آمد، و این سیل آنقدر ادامه یافت تا بالاخره خمینی در ۳۰ خرداد ۶۰ شمشیرها را از رو بست و مبارزه مردم را بخون کشید.

در انقلاب ۵۷ هم گرچه چپ قوی نبود اما مردم برای همین خواستهائی مبارزه میکردند که امروز مطرح میکنند. برای آزادی و برای برابری و برای رفاه. و در مقابل انقلاب و مردم انقلابی صفی شکل گرفت که اجزاء متشکله اش همین مهره ها و عوامل ضد انقلابی امروز بودند: آقای جیمی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا و متحدین اروپائیش که در کنفرانس گوادولوپ بر سر چگونگی مقابله با انقلاب ایران به توافق رسیدند، ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی که آن زمان در حکومت بود، و جنبش ملی-مذهبی که به قدرت رسید و انقلاب را تحت نام انقلاب سرکوب کرد. این مجموعه نظام را نجات داد. نظام شاهنشاهی را نتوانستند حفظ کنند اما نظام سرمایه داری ایران را در مقابل خطر چپ نجات دادند. بهیچوجه نمیخواستند در یک کشور همسایه شوروی چپ بقدرت برسد، طرح کمربند سبز را پیاده کردند و از کمونیستها حمام خون براه انداختند. انقلاب ۵۷ را در واقع ضد انقلاب حاکم و محکوم، سرنگون کننده و سرنگون شونده، در نهایت به شکست کشاندند. و در نتیجه یکبار دیگر طبقه بورژوازی ایران برنده شد. کمونیست کشی که خمینی براه انداخت شاهنشاه آریامهر در خواب هم نمیدید.

چنان تیغ را برداشتند و هر کس جرات کرده بود اسم لنین را بیاورد و کتاب جلد سفید بخواند و یک میتینگ چپی برود را از دم تیغ گذراندند که فکر میکردند تا صد سال در این شوره زار کمونیسم نمیروید. اما اشتباه میکردند. ما اجازه ندادیم، و امروز حزبی به عظمت حزب کمونیست کارگری یک مهره تعیین کننده اردوی انقلاب است. اگر ما در صحنه نبودیم چه بسا در رابطه با انقلاب آتی ایران هم همین سناریو را تکرار میکردند.

امروز که تحولات را نگاه میکنید مینبید همان نیروهای سال ۵۷ دوباره برای حفظ نظام از خطر چپ به تکاپو افتاده اند. میخواهند همان داستان را تکرار کنند، با این



فرق که جاها عوض شده است. اپوزسیون ارتجاعی دیروز حاکم است، و حاکم دیروز اپوزسیون ارتجاعی اوست. اما همچنان هر دو در مقابل انقلاب قرار گرفته اند. همچنان مساله حیاتی این نیروها حفظ نظام است، حفظ نظام سرمایه در ایران. انقلاب که در میگیرد تاج و عمامه کنار هم قرار میگیرند تا سر را نجات بدهند. آقای سازگارا و داریوش همایون و رضا پهلوی و آیت الله منتظری خطر انقلاب را بو میکشند و زیر علم رفراندوم کنار هم قرار میگیرند. دفتر تحکیم وحدتی که داخل رژیم وقتی میگفت من میخواهم نظام بماند مقصودش از نظام، جمهوری اسلامی منهای فقیه بود، وقتی بیرون رژیم میگوید باید نظام بماند دیگر مقصودش حکومت اسلامی نیست، منظورش نظم سرمایه داری است، میگوید باید ارتش و پارلمان و وزارت اطلاعات و بوروکراسی مافوق مردم و تقدس مالکیت خصوصی و سود و سرمایه بر جا بماند. و از این نقطه نظر تفاوتی با صف سلطنت طلبان ندارند.

اما نیروهای این صفبندی جدید در عین حال ادامه همان جنبش های اجتماعی قدیمی هستند. رفراندوم از این نقطه نظر نیز خاصیتی جادویی دارد.

### رفراندوم: محل تلاقی دو جنبش

بخش از رژیم بیرون انداخته شده دو خرداد، یعنی اساسا دفتر تحکیم وحدت، علم رفراندوم را برای تغییر قانون اساسی بلند کرده است. قبلا هم دو خرداد از رفراندوم صحبت کرده بود اما هدفش محدود کردن اختیارات ولایت فقیه بود. سلطنت طلب هم قبلا رفراندوم را به نوعی در رابطه با تعیین حکومت و بازگرداندن شاهزاده به تخت سلطنت مطرح میکرد. ولی این رفراندومی که امروز مطرح میکنند نه اینست و نه آن. از دو خردادی میپرسید میگوید اصلاحات از درون حکومت به بن بست رسیده است، رفراندوم پرچم اصلاحات از بیرون رژیم است. اصلاحات را هم اینطور معنی میکنند که میخواهند قانون اساسی را عوض کنند. سؤال رفراندوم نه نوع رژیم است، نه نوع دولت و کابینه است و حتی محدود کردن اختیارات ولی فقیه هم نیست. موضوع تغییر قانون اساسی در چارچوب حقوق بشر است. بنابراین دوخردادی از رژیم رانده شده میتواند بگوید من هنوز "اصلاح طلب" هستم، درون رژیم به بن بست رسیده ام و میخواهم از بیرون اهدافم را دنبال کنم.

در صف سلطنت طلبان اعلیحضرت هم طرفدار رفراندوم شده است. اپوزسیون راست میگوید "رفراندوم بر سر قانون اساسی است ولی معلوم است که تغییر قانون اساسی در نهایت یعنی تغییر نظام". منظورشان هم ازسرنگونی، رژیم چنچ و انقلاب مخملی است. پرچمی را بلند کرده اند که هم استحاله است هم نیست، هم سرنگونی است و هم نیست، هم میتواند شاه را برگرداند و هم میتواند تنها ولی فقیه را محدود کند، و خلاصه کیسه گشادی است که همه چیز را در خود جا میدهد. هر کسی از طن خود طرفدار این طرح است. اما وقتی در این طرح دقیق میشوید می بینید اصلا خاصیت مفید و شان نزولش در همین ابهام و دوپهلوی بودن آن است. دو خردادی میخواهد بگوید "دوره گذشته ام تمام شد، خودم هم از دو خرداد عبور کردم، اما همچنان دنباله جنبش ملی-مذهبی، جنبش تغییر و استحاله

هستم. من همان رفرمیست داخل رژیم هستم که فقط به بیرون کوچ کرده ام." سلطنت طلب هم میتواند بگوید "من همان سرنگونی طلبم. مگر میشود رژیم بماند و قانون اساسی اش تغییر کند؟" می بینید که وجه مشخصه این شعار و خاصیت این پرچم اینست که دو جنبش اجتماعی مختلف که دو سیاست و دو خط مختلف دارند بتوانند پرچم واحدی داشته باشند و کنار یکدیگر بایستند.

سلطنت طلب وقتی میگوید رفراندوم آمریکا را از در عقب وارد میکند، رفراندوم برای او معادل رژیم پنج و انقلاب مخملی است (محض اطلاعاتان انقلاب مخملی اسم بعد از جنگ سردی کودتا است!). سلطنت طلب امیدوارست آمریکا پشت رفراندوم بیاید و اعلیحضرت را به تاج و تخت برساند. برای دو خردادی مساله کماکان تغییر رژیم به شیوه تدریجی و قدم بقدم است. ولی هر دو پرچمیشان را در برابر انقلاب بلند کرده اند. هر دو ظاهرا از خشن بودن انقلاب ناراحتند. یکی معمار شکنجه گاههای جمهوری اسلامی بوده و دیگری برای هجوم آمریکا به عراق هورا کشیده است اما نوبت انقلاب که میرسد هر دو از خشونت بدشان میآید!

رفراندوم پرچمی است که اجازه میدهد تا دو جنبش اجتماعی متفاوت، ملی مذهبیون و ناسیونالیسم عظمت طلب، در ضمن حفظ استقلال، این تنفر طبقاتی از انقلاب را با صدای بلند اعلام کنند.

اما آیا این پرچم ماندگار است و رفراندومچها متحد خواهند ماند؟ بهیچوجه. این پرچم بالا نرفته به زمین افتاد. خود رفراندوم چی ها هم میدانند این طرح عملی نیست و عملا کنارش گذاشته اند، اما صفتبندی طبقاتی که شکل گرفته ماندگارتر است. و هر چه به انقلاب نزدیک تر بشویم این صفتبندی محکم تر میشود. ممکن است پرچم ها و شخصیتهای جدی تری پیدا کنند و حتی یک رهبر واحد پیدا کنند، ممکن است بخش وسیعتری از سلطنت طلبان و دو خردادیها کنار هم قرار بگیرند، رفراندوم تازه آغاز این تحول بود. باید روندی که شروع شده است را دید و نقد و افشایش کرد و در برابرش ایستاد. تا همینجا برخورد حزب ما به طرح رفراندوم نقش عمده ای در ناکام ماندن این طرح داشته است و در قدمهای بعدی نیز حزب صف ضد انقلاب را راحت نخواهد گذاشت. ما نمیگذاریم تجربه شکست انقلاب ۵۷ تکرار شود.

## تهدید نظامی: ضد انقلاب تعرض میکند

قبل از اینکه به صف انقلاب بپردازیم باید موقعیت و حرکات تازه یک مهره اصلی در صف ضد انقلاب، یعنی غرب و آمریکا را نیز بررسی کنیم.

آخرین حرکت آمریکا تهدید به حمله نظامی است. اعلام کرده اند که ممکن است به تاسیسات هسته ای جمهوری اسلامی حمله کنند. می گویند شناسائی ها و تجسسهایشان را کرده اند، اهداف را معلوم کرده اند و آماده حمله اند. ظاهرا این مساله به اوضاع داخلی ایران ربطی ندارد. آمریکا مدتهاست که جمهوری اسلامی را بعنوان محور شر خوانده است و حالا فرصت را مناسب دیده تا تعرض بکند. اما

کمی که در مساله دقیق شویم میبینیم حرکت آمریکا نیز از همان منطقی پیروی میکند که کل نیروهای ضد انقلاب را به تکاپو واداشته است. هدف آمریکا از این تهدیدات چیست؟ آیا واقعا هدف آمریکا در این حرکت مشخص سرنگونی جمهوری اسلامی است؟ در مورد عراق هدف سرنگونی صدام بود. هیچ یک از مانورهای دیپلماتیک و عقب نشینی های صدام را نپذیرفتند، سازمان ملل و شورای امنیت را نادیده گرفتند و بالاخره حمله کردند و رژیم بعث را ساقط کردند. اما آیا در ایران هم همین داستان است؟ به نظر من چنین نیست. تفاوت اساسی ایران با عراق وجود یک جنبش عظیم اعتراضی و آزادیخواهانه مردم است و همین کل مساله ایران را از مساله عراق متفاوت میکند. هدفی که آمریکا دنبال میکند همانطور که اعلام کرده اند یک خاورمیانه بزرگ با مدل "دموکراسی" آمریکائی است. و در این خاورمیانه بزرگ جمهوری اسلامی موی دماغ است. امروز جمهوری اسلامی نه بخاطر وضعیت داخلی ایران، بلکه بعنوان مساله ای در خاورمیانه، و مشخصا در عراق و در فلسطین، برای هیات حاکمه آمریکا مطرح شده و اولویت پیدا کرده است. جمهوری اسلامی حامی شیعیان جنوب عراق و مجلس اعلا است، و از حزب الله و حماس حمایت میکند. هم از نظر سیاسی و هم مالی و نظامی. و طبیعی است که آمریکا بدنبال عقب راندن جمهوری اسلامی در این عرصه ها به هر قیمت ممکن باشد. حمله نظامی به ایران آخرین راه چاره آمریکا برای رسیدن به این هدف است. بهانه های حمله آمریکا به ایران خود بسیار گویاست. میگویند میخواهند تاسیسات سلاحهای هسته ای جمهوری اسلامی را در هم بکوبند. با حملات حساب شده و دقیق هوائی. قرار نیست نیروی زمینی و یا حمله همه جانبه ای مانند یورش به عراق در کار باشد. از سرنگونی رژیم ایران هم حرفی بمیان آورده نمیشود. این بار دیگر محور تبلیغات رژیم چنچ نیست. میگویند مردم ایران خودشان این کار را خواهند کرد. از طرف دیگر اظهار امیدواری میکنند که مساله با مذاکره حل و فصل شود. شمشیر حمله نظامی را بالا برده اند که شرایط خود را تحمیل کنند و شرط اصلی هم تبعیت جمهوری اسلامی از سیاست خارجی آمریکا در منطقه است. تهدید نظامی اعمال فشار بر جمهوری اسلامی است برای اینکه هرس اش کنند، رام اش کنند و در چارچوب سیاستهای آمریکا در منطقه بگنجانندش. میخواهند در ایران هم جمهوری اسلامی مدل آیت الله سیستانی داشته باشند و نه مدل مقتدی صدر. عبارت دیگر علیرغم عدم مطلوبیت استراتژیک جمهوری اسلامی برای آمریکا و غرب هدف از مانورهای اخیر سرنگونی جمهوری اسلامی نیست. در این مقطع بدنبال این هدف نیستند. این سئوال مطرح میشود که چرا؟ و اینجا باید به طرف یگر صفحه نگاه کرد. بخاطر اینکه هیات حاکمه آمریکا هم مثل رضا پهلوی و سازگارا نمیداند اگر رژیم بیافند چه خواهد شد. مطمئن نیست بتواند شرایط را کنترل کند و بتواند جلوی قدرت گیری چپ را بگیرد. ایران نه عراق است و نه افغانستان. تفاوت اساسی، مردم معترضی هستند که از رژیم متنفرند و مدتهاست مبارزه علیه حکومت را آغاز کرده اند. مردمی که در شهرهای کردستان فستیوالی برآه میاندازند که انسان را بیاد فستیوالهای اروپائی میاندازد. مردم در شهر قروه در گوشه کردستان فستیوال آدم برقی بر پا میکنند در حمایت از حقوق کودکان! لباس شاد میپوشند و به خیابانها میآیند و جشن میگیرند و به بی حقوقی کودک در جمهوری اسلامی اعتراض

میکند. گویا با شهری در سوئیس طرف هستید. با چنین مردم و جامعه ای نمیشود همان کار را کرد که با عراق و افغانستان کردند. مردم مدرن تر و مبارزتر و چپ تر و در برابر مذهب و قومی گری و ناسیونالیسم مصون تر از آن هستند که بشود از بالا برایشان تعیین تکلیف کرد.

این جامعه ای متنفر از حکومت و مترصد فرصت است. در انتخابات قبلی خامنه ای زد توی گوش دو خرداد ده تا شهر شورش شد، مردم بر علیه کل نظام بلند شدند. حالا چطور میشود جمهوری اسلامی را، مانند رژیم بعث، با جراحی نظامی از جامعه بیرون کشید و آب از آب تکان نخورد؟! خطر چپ، یک انقلاب چپ و قدرت گیری چپ در ایران بسیار واقعی تر و عاجل تر و حیاتی تر از عراق و افغانستان است و همین خطر است که حمله نظامی برای سرنگون کردن جمهوری اسلامی را برای طراحان سیاست خارجی آمریکا مقرون به صرفه نمیکند. مانور نظامی آمریکا همانطور که گفتم اساسا اهداف منطقه ای دارد، میخواهند دخالتگرهای منطقه ای جمهوری اسلامی را متوقف کنند و ترجیح میدهند که مساله را در سطح دیپلماتیک حل و فصل کنند. خطر انقلاب همه را محتاط کرده است.

دولت آمریکا هم امروز در کنار دوستان طبقاتیش ایستاده است و میداند نباید گز نکرده پاره کرد. میداند حتی کمی باران بخواهد سیل خواهد آمد. و به همین دلیل بدنبال راهیست که در عین رام کردن و به عقب راندن جمهوری اسلامی عرصه برای انقلاب مردم و عروج چپ هموار نشود. به همین خاطر در این دوره، بر خلاف مقطع حمله به عراق، صحبتی از رژیم چنج در ایران در میان نیست و مساله را اصلا به موجودیت رژیم مربوط نمیکند.

در این میان قیافه رفراندومچپهای سلطنت طلب دیدنی است. طرح رفراندوم را به میان کشیده اند به این امید که آمریکا با نسخه انقلاب مخملی به حمایتش بلند میشود و حالا درست در اوج رفراندوم و حقوق بشری کردن قانون اساسی و خشونت نکنید و مسالمت آمیز باشید اپوزیسیون راست، متحد استراتژیک جهانیشان تهدید به حمله نظامی میکند. بی دلیل نیست که صفشان بهم ریخته و مغبون و مستاصل و بی افق شده اند. میدانند به کدام ساز برقصند. وقتی که در مقطع حمله به عراق با سر به استقبال رژیم چنج رفتند مقامات آمریکائی حرف خودشان را پس گرفتند و رو سپاهیش به سلطنت طلبها ماند. حالا که خیلی "مودب و متمدن" میگویند رفراندوم و تغییر قانون اساسی، آمریکا طرح حمله نظامی را به پیش میکشد! به نظر میرسد هر کس ساز خودش را میزند. ولی اینجا هم وقتی دقیق میشوید مبینید همه یک نگرانی را دارند: هراس از انقلاب و هراس از قدرت گیری چپ. از این نقطه نظر بین بوش و سازگارا و کندولیزا رایس و داریوش همایون و خاتمی تفاوت چندانی نیست.

از سوی دیگر حمله نظامی آمریکا حتی اگر صرفا حمله به یکی دو تاسیسات هسته ای باشد میتواند در کوتاه مدت جو را تماما به نفع رژیم برگرداند. جمهوری اسلامی این زمینه را پیدا میکند که جامعه را دوباره به خفقانی شبیه دوره جنگ ایران و عراق فرو برد. اینکه عملا چقدر میتواند این کار را بکند البته مستقیما به مقاومت و پیشرویهای جنبش انقلابی مردم بستگی پیدا میکند ولی در هر حال

زمینه مساعدی برای تعرض جمهوری اسلامی بوجود میآید.

میبینیم که طرح تهدید نظامی خواص متعددی دارد؛ همراه و همخوان کردن رژیم اسلامی با سیاستهای آمریکا در عین خود داری ازسرنگونی آن. هرس اش میکنند که اسلام فاتدامتالیست نباشد و در عین حال حفظش میکنند که انقلاب نشود و چپ بقدرت نرسد و در همین پروسه این امکان را برای جمهوری اسلامی فراهم میکنند که زبان انقلاب را ببرد. آنچه سازگارا و رضا پهلوی میگویند، بوش با زبان دیگری میگوید. حالا باز وقتی عقب می ایستید و به کل صحنه نگاه میکنید میبینید همه دارند نقش خودشان را در یک هماهنگی اعلام نشده ایفا میکنند، هر یک توانائی ها و وظایف خاص خود را دارد. یکی وزیر است و یکی رخ است و یکی فیل. ولی همه مهره های ضد انقلابند، جزو یک تیم اند، حرکات متفاوتی دارند، قدرت متفاوتی دارند ولی همه یک هدف را دارند. همه مهره های سیاه اند. همه در مقابل صف ما، صف چپ و انقلاب، بازی میکنند.

حالا اجازه بدهید به آن طرف صفحه، به مهره های سفید نیز نگاهی بیندازیم.

### آن سوی صفحه شطرنج: حزب، مردم و انقلاب

در سوی دیگر صفحه شطرنج، در برابر این نیروهائی که بر شمردیم، مردم، انقلاب مردم و حزب انقلابی مردم قرار دارد.

مردم و مبارزه مردم یک اسم و عبارت عمومی و انتزاعی نیست، منظور کارگران و زنان و جوانان و دانشجویان، و پرستاران و معلمان یعنی آن بخش های مشخص جامعه است که در همین سه ماه اخیر مشغول اعتراض و اعتصاب و تظاهرات بوده اند. کارگران یعنی کارگران نساجی، کارگران کارخانه شاهو سنج، کارگران ایران خودرو، کارگران نساجی فومنت، کارگران رینگ سازی مشهد و غیره و غیره که لیست اش طولانی است. فقط اطلاعیه های کارگری اخیر حزب ما را نگاه کنید. می بینید در یکی دو ماه اخیر ده ها کارخانه و مرکز تولیدی در حال اعتصاب بوده اند. و مدام به این لیست اضافه می شود. جنبش دانشجویی که در ۱۶ آذر ها دیدید، بخصوص ۱۶ آذر امسال، که چطور با پرچم سرخ نان و آزادی برای همه بمیدان آمد. شاهد جنبش پرستاران و جنبش معلمان هم هستیم و اعتراضات زنان هم که در سطح وسیعی بر سر حجاب اجباری و آپارتاید جنسی در حال جریان است. در کردستان هم جنبش اعتراضی همیشه فعال بوده است و فستیوال آدم برفیها در دفاع از حقوق کودکان یک نمونه درخشان آنست.

جامعه مدام می جوشد و هر روز اتفاق تازه ای میافتد. وقتی می گوئیم مبارزه مردم منظور این اعتراضات مشخص وسیع و زنده و جاری در سطح کل جامعه است. منظور مردمی که در خانه هایشان نشستند، یا مردم علی العموم نیست. مردم اکتیو و فعال مشغول مبارزه را میگوئیم.

اما منظور ما از انقلاب چیست؟ ممکن است بگوئید کدام انقلاب؟ انقلابی هنوز در کار نیست! ممکن است بگوئید تظاهرات و اعتصاب و شورش وجود دارد اما اینها

هنوز انقلاب نیست. درست است، هنوز انقلاب بالفعلی در کار نیست اما ما هم مفسر سیاسی نیستیم. مفسرینی که تکیه کلامشان اینست که "آینده نشان خواهد داد" و تا واقعیتی به چشمشان فرو نرود نمی بینندش!

اگر انقلاب بالفعلی در کار بود دیگر تحلیل و بررسی روند اوضاع را لازم نداشتیم. دیگر این بحث و تحلیلهای مورد نداشت. حزبی که یک وضعیت سیاسی را تا اتفاق نیافتد نمی بیند بازنده است. هر نیروی سیاسی که بخواهد بر سیر تحولات تاثیر بگذارد، چه انقلابی و چه ضد انقلابی، ناگزیر است از قبل ارزیابی و پیش بینی کند و به استقبال حوادث برود. ستاره های دوردست و نادیدنی را از تاثیراتشان برای سپاره ها و پدیده های کیهانی اطرافشان می شناسند، انقلاب را هم، که البته پدیده ای بسیار کمینی تر و نزدیک تر است، میتوان و باید به همین شیوه شناخت. و نه فقط برای مشاهده، بلکه مهمتر از آن برای تاثیر گذاشتن و شکل دادن به آنچه در راهست و در شرف وقوع است. همه اهمیت بحث اینست که وقتی هنوز انقلابی نیست از شواهد و قرائن و آرایش سیاسی نیروها انقلاب را ببینید و آستینها را بموقع بالا بزنید. بله فعلا انقلابی در کار نیست اما همه بحث اینست که روند اوضاع به سمت انقلاب می رود.

### چرخش به چپ: شاخصها چه میگویند

ما در دو سال اخیر مشخصا از مقطع ۱۶ آذر ۸۲ اعلام کرده ایم که جامعه به چپ چرخیده است، معنی این چیست؟ آیا آژیتاسیون میکنیم؟ شعار میدهیم؟ دل خودمان را خوش میکنیم؟ خیر! به چپ چرخیدن جامعه یک واقعیت عینی است که به همه میتوان نشان داد. به عرصه ها و مناسبتها و مسائل و شخصیتها و نوع مصافها و رودروئی ها نگاه کنید، مساله روشن میشود. تا حدود دو سال قبل این شاخصها چه بود؟ بسته شدن روزنامه سلام، محکومیت آعاجری، دستگیری طبرزدی و منوچهر محمدی، انتخابات رئیس جمهوری و انتخابات مجلس، حاد شدن کشمکش میان جناحهای رژیم و غیره. اینها موضع کشمکش و اعتراض بود و به بهانه چنین مسائلی مردم بخیا بانها میریختند و جامعه شلوغ میشد. مشخصا در دانشگاهها و در جنبش دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت نفوذ و برو بیائی داشت. البته در اکثر موارد مردم از این بهانه ها استفاده میکردند که حرف خودشان را بزنند، این جنبش سرنگونی طلبانه مردم بود که از این منغذها استفاده میکرد، اما به هر حال شکل و شیوه و بهانه و موضوع اعتراض را اساسا دو خرداد تعیین میکرد. شخصیتها سروش و حجابیان و آیت الله منتظری و خاتمی و گنجی و آعاجری بودند و مسائل مورد اعتراض این بود که روزنامه سلام را بستند، سخنرانی سروش در خرم آباد را بهم ریختند، فلان کاندید دو خردادی را از لیست انتخابات حذف کردند، فلان شخصیت ملی مذهبی را دستگیر کردند و غیره.

اما امروز چه؟ امروز شاخصها کدامند؟ مسائل و شخصیتها و نبردها کدامند؟ حکم سنگسار حاجیه اسماعیلوند، دستگیری فعالین کارگری در اول ماه مه در سقز،

حکم اعدام افسانه نوروزی و شهلا جاهد، تشکیل کانونهای دفاع از حقوق کودک در شهرهای مختلف، گردهمائی های ۸ مارس در تهران و در سنندج، برپائی شانزده آذر سرخ در دوسال پیایی با پرچم آزادی و برابری و نان و آزادی برای همه، اعتصاب کارگران نساجی سنندج، اعلام همبستگی کارگران کارخانه شاهو با این اعتصاب، آهنگ life is life، برپائی فستیوال آدم برفی ها در قروه و سنندج و چندین شهر دیگر کردستان، اینها مظاهر جنبش سرنگونی اند و این روندیست که رو به گسترش است. این چهره امروز جنبش سرنگونی است. این یک جنبش انقلابی است که حتی بعنوان بهانه و محمل به جنبشهای دیگر احتیاجی ندارد، چویدست دواخردادی را کنار گذاشته است و بر پایه چپ و رادیکالیسم خود ایستاده است. ما در کنگره چهارم این را هم اعلام کردیم که جنبش سرنگونی به یک جنبش انقلابی اعتلا یافته است و امروز این واقعیت روشن تر از پیش در برابر چشمان ماست.

## موقعیت یگانه حزب

یک جنبه دیگر این واقعیت نقش و جایگاه حزب ما در این تحولاتست. منظورم تنها نقش سیاسی و اجتماعی عمومی حزب نیست، بلکه نقش مستقیم و عملی حزب در جنبش انقلابی جاری است. دیگر از دفتر تحکیم وحدت و جبهه مشارکت و حزب اخوی جناب رئیس جمهور و دیگر دارو دسته های دو خردادی خبری نیست، دوره دوره کانال جدیدی ها و کنفرانس برلینها است. این را دیگر خود مقامات هم فهمیده اند و مجبور شده اند برسمیت بشناسند. در جریان کمپین نجات جان حاجیه یک خانمی که خودش را وکیل دعاوی معرفی میکند، و احتمالاً عضوی از دفتر خاتمی است، به مینا احدی زنگ میزند و اعتراض میکند که چرا آبروی جمهوری اسلامی را میبرد و آقای رئیس جمهور را ناراحت میکنید و بعد هم میگوید "این بار اجازه نمیدهیم موفق شوید! حاجیه سنگسار خواهد شد!" مینا هم جواب میدهد دفعات قبل هم همین را میگفتید! و دو روز بعدش حکم سنگسار حاجیه معلق میشود.

نمونه دیگر در سخنرانی خاتمی در دانشگاه در ۱۶ آذر امسال بود. خاتمی به دانشجویانی که هو اش میکردند هشدار میدهد که از پیکار درس عبرت بگیرید! چرا ناگهان به یاد سازمان پیکار، سازمان کمونیستی که مدنظارت دیگر وجود ندارد، افتاده اند؟ چرا فرض کرده اند مدل این دانشجویان یک سازمان چپ و کمونیستی است؟ مگر دانشگاه ۱۶ آذر پس از ۱۶ آذر شلوغ نمیشد و دفتر تحکیم وحدت و گنجی و آجارجی و دیگر شخصیتها دو خردادی نمایندگانش بودند؟ چرا ناگهان به یاد پیکار می افتند؟ برای اینکه هم میدانند حزب ما در مقابل آنهاست و هم نمیخواهند اسممان را ببرند. نمیخواهند بگویند حزب کمونیست کارگری، میدانند آنکه پرچم سرخ نان و آزادی برای همه را بلند کرده است و دارد رئیس جمهور و رهبر و قهرمان اسبق دو خرداد را هو میکند آرمان و شعارش از کجا می آید. به نسل جوان میگویند اشتباه چپ نسل قبل را تکرار نکنید، دارند بخیال خود آنها را از نزدیکی و پیوستن به حزب ما برحذر میدارند. در ۱۶ آذر دو سال قبل هم به دانشجویانی که عرصه را به سخنران تحکیم وحدتی تنگ کرده بودند هشدار دادند

که اینجا کنفرانس برلین نیست! هم می‌خواهند همه بفهمند منظورشان حزب کمونیست کارگری است و هم نمی‌خواهند صریحا از ما نام ببرند.

نمونه بارز دیگر اعتصاب کارگران نساجی سنندج است. اینجا دیگر مجبور شدند حتی این نوع ایما و اشاره‌ها در رجوع به نام حزب را هم کنار بگذارند. مقامات کارفرما و اداره کار در مذاکره شان با نمایندگان کارگران مطرح میکنند که چرا اخبار اعتصاب و مذاکرات ما روی سایتهای حزب است و کارگران هم جواب میدهند عصر اینترنت است، حق ما را بدهید روی سایتها نمی‌رود! انگار در فرانسه ایم! گویا دارد دولت ژیسکار دستن با نمایندگان ث.ث.ت از دخالت حزب سوسیالیست در اعتصاب مترو پاریس شکایت میکند. و همان جواب روشنی را میگیرد که کارگر چپ اروپائی در چنین مواردی جلوی کارفرماها و دولتشان میگذارد؛ حقمان را بدهید، حزب دخالت نمیکند!

این تنها نشاندهنده موقعیت جدید حزب نیست بلکه کلا تصویر جدیدی از وضعیت جنبش کارگری و رابطه آن با حکومت بدست میدهد. در تاریخ جنبش کارگری ایران کم نبوده است مواردی که در دل یک اعتراض و اعتصاب کارگری اسم کمونیستها بمیان آمده است. از همان دوره حکومت شاه دولتها هر گاه خواسته اند کارگران اعتصابی را مرعوب کنند گفته اند این اعتصاب زیر سر کمونیستها است و کارگران هم معمولا از خود "رفع اتهام" میکرده اند، اعلام میکرده اند که مستقل اند و مبارزه شان به هیچ حزب و گروهی وابسته نیست. این اولین بار است که در دل یک اعتصاب و در مذاکره بین نماینده کارگران و کارفرمایان اسم کمونیستها برده میشود و نه کسی توان ارباب دارد و نه کسی مرعوب میشود. این شکل دیگری از اعتصاب و از حزبیت است.

در روزهای اعتصاب برنامه زنده تلویزیونی ما مستقیما با کارگران اعتصابی و حکومت صحبت میکند و در این برنامه اصغر کریمی به رژیم هشدار میدهد که اگر یک مو از سر نمایندگان کارگران کم شود دنیا را بر سرتان خراب میکنیم! این نمونه را دیگر حتی در کشورهای اروپائی هم ندارید. در کجای دنیا این اتفاق افتاده است که یک تلویزیون کمونیستی در یک برنامه زنده از یک اعتصاب جاری حمایت کند و به آن تریبون بدهد و همه جامعه را در جریان لحظه به لحظه مبارزه کارگران قرار بدهد؟ این یک نقطه عطف در جنبش کارگری ایران و در جنبش کارگری دنیاست.

وجود و حضور حزب ما امروز با جنبش انقلابی و با سیر تحولات و رخدادها تنیده شده است. یک خصوصیت جنبش سرنگونی شکل گیری روز افزون حزبیت در روند این جنبش است. بلند شدن پرچم سرخ آزادی و برابری در ۱۶ آذر دوسال قبل در دانشگاه تهران یکی از اولین نشانه های این روند بود. قطعنامه تجمع بزرگ ۸ مارس سنندج با خواست لغو آپارتاید جنسی و لغو حجاب اجباری، تکرار همین شعارها در کنار نان و آزادی برای همه نمونه دیگر این واقعیت است. در اوج مضحکه هخا که گویا راست ابتکار عمل و دست بالا را داشت، در خیابانهای تهران شعار میدهند سوسیالیسم بیا خیز برای رفع تبعیض و سوسیالیسم دواي درد مردم. برای اولین بار در تاریخ ایران در خیابانها شعار سوسیالیسم مطرح میشود. شعاری که از جانب یک حزب و در یک آکسیون حزبی طرح نشده است، بلکه مردم خودشان ساخته اند



و در دل یک اعتراض و آکسیون عمومی مطرح کرده اند.

این در تاریخ چپ و در تاریخ مبارزات مردم در ایران بیسابقه است. اما طرح این شعار رعدی در یک آسمان بی ابر نیست. چه فعل وانفعال و چه تحول و تخمیری در دل جامعه در حال اتفاق افتادن است که این شعار در خیابانها مطرح میشود؟ همانطور که طرح نام کمونیستها در یک اعتصاب کارگری به شکلی که در نساجی سنندج دیدیم بیسابقه است، طرح شعار سوسیالیسم هم بیسابقه است. اما پایه و زمینه و ریشه اجتماعی هر دو یکی است. رشد نفوذ و محبوبیت اجتماعی حزب کمونیست کارگری.

این واقعیات بروزات اجتماعی تاثیر و نقش حزب ما در جنبش کارگری و در جنبش عمومی علیه جمهوری اسلامی است، اینها بیانگر وزن و ثقل غیر قابل انکار حزب در اعتصابات و مبارزات است. حتی اگر دست اندرکاران و فعالین این مبارزات عضو ما نباشند و یا هیچ رابطه تشکیلاتی با ما نداشته باشند، باز هم حضور حزب را همه جا حس میکنند. دوره دوره کنفرانس برلینهاست، دوره کانال جدیدی هاست، دوره توده ای شدن و پیروزی کمپینهای حزبی علیه سنگسار و اعدام و در دفاع از حقوق کودکان است، دوره نجات جان افسانه نوزری ها و حاجیه اسماعیلوندهاست.

امروز حزب ما موقعیت منحصر بفرد و تعیین کننده ای دارد. وقتی به صحنه سیاسی ایران نگاه میکنید میبینید فقط یک حزب، حزب کمونیست کارگری است که چشم انداز انقلاب را دیده است و انقلاب را بشارت میدهد. که انقلاب را کوتاهترین و متمدانه ترین و محتملترین راه سرنگونی جمهوری اسلامی میداند. حزبی که بخوبی میداند سناریوی سیاه را دارند خواب میبینند، میداند کودتا را دارند خواب می بینند، میداند حمله نظامی و رژیم چنچ و انقلاب مخملی را دارند مطرح میکنند، و دقیقا چون این احتمالات را میبیند و میداند، در برابر همه اینها پرچم انقلاب را بلند میکند و اعلام میکند که من بشارت دهنده انقلابم، من سخنگو و رهبر و سازمان دهنده انقلابم، و اگر این اسبها دارند شیهه میکشند بخاطر زمین لرزه انقلاب عظیمی است که خطر اش را همه با غریزه طبقاتیشان فهمیده اند و حس کرده اند. این زمین لرزه بزودی اتفاق خواهد افتاد و آنروز از دست هیچیک از مهره های سیاه کمپ ضد انقلاب کاری ساخته نخواهد بود.

*این نوشته اولین بار در انترناسیونال  
ضمیمه ۷۵ (۴ اسفند ۸۳) منتشر شده است*

# سوسیالیسم عملی است

## چون انسانی است!

### گفتگو با حمید تقوایی درباره امکانپذیری سوسیالیسم

این مقاله اولین بار در انترناسیونال هفتگی  
شماره ۲۷، ۱۷ اوت ۲۰۰۱ بچاپ رسید.

**هفتگی:** تحولات سیاسی آتی در ایران، انتخاب بین آلترناتیوهای راست و چپ در جامعه و انتخاب نوع حکومت آتی را بناگزیر هر چه بیشتر به سمت مرکز توجه مردم میراند. در قطب چپ جامعه حزب کمونیست کارگری ایران آلترناتیو جمهوری سوسیالیستی را تبلیغ میکند و برای برقراری آن تلاش میکند. از نظر شما مردم چرا باید جمهوری سوسیالیستی را انتخاب کنند؟

**حمید تقوایی:** هر کس آزادی و رفاه و برابری میخواهد باید جمهوری سوسیالیستی را انتخاب کند. آلترناتیوهای دیگر مساله مردم را حل نمیکند تنها صورت مساله را عوض میکنند. هر "آلترناتیوی" که ارکان جامعه طبقاتی را حفظ کند، سرمایه و استثمار را مقدس بشمرد، و با مذهب و ناسیونالیسم و فرهنگ و اخلاقیات عقب مانده ملی-اسلامی سازش کند، مساله اختناق و فقر و نابرابری که در جامعه امروز ایران بیداد میکند را حل نکرده، بلکه تنها روپوش اسلامی آنرا عوض کرده است. جمهوری اسلامی را باید به همراه کل نظام تولیدی و اجتماعی که پاسدار آنست یکجا از ریشه کند. نفس وجود این رژیم نشاندهنده افلاس و بن بست سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نظامی است که برای حفظ خود به چنین رژیمی احتیاج دارد. ما میگوئیم جمهوری اسلامی منحنی ترین و ارتجاعی ترین نوع حکومت سرمایه داری است، باید آخرین آن نیز باشد. این حکم مردمی است که نمیخواهند یکبار دیگر از چاله بچاه بیفتند. حکم زنانی است که دیگر نمیخواهند هیچ نوع نابرابری و تبعیض و تحقیر را تحمل کنند، حکم کارگرانی است که نمیخواهند ثمره کارشان به یغما برود و خود و خانواده شان با فقر مطلق دست و پنجه نرم کنند، حکم همه کسانی است که یک جامعه سکولار، مدرن، انسانی و رها از هر نوع تبعیض و استثمار و نابرابری میخواهند.

مبانی سیاسی و اقتصادی این جامعه در برنامه حزب ما، برنامه ای که از همان بدو استقرار جمهوری سوسیالیستی باید اعلام و عملی شود بیان شده و بروشنی توضیح داده شده است. جمهوری سوسیالیستی از نظر سیاسی به شوراهای مردم، یعنی دخالت و اعمال اراده مستقیم و مستمر مردم در اداره امور جامعه

مبتنی است، در سطح اقتصادی جمهوری سوسیالیستی استثمار سرمایه داری و کار مزدوری را ملغی خواهد کرد و اصل از هرکس باندازه توانائیش و به هر کس باندازه نیازش را سرلوحه سیاستهای خود قرار خواهد داد. جمهوری سوسیالیستی بساط مذهب و قوانین مذهبی را تماما از دولت و نظام قضائی و حقوقی و اجتماعی بر خواهد چید و یک نظام سکولار و بری از تعصبات مذهبی و ملی و قومی را مستقر خواهد ساخت. در این نظام زن با مرد کاملا برابر خواهد بود و هر نوع تبعیض و نابرابری قانونی و حقوقی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی در حق زنان لغو خواهد شد، اقلیتهای قومی و ملی از حقوق برابر و یکسان برخوردار خواهند بود، و آزادی بیان و قلم و حزب و اعتصاب و تظاهرات برای همه و بدون قید و شرط برسمیت شناخته خواهد شد. در یک کلام نظام سوسیالیستی مبتنی است بر حفظ حرمت انسانی و تامین رفاه و آزادی انسان. و تنها سوسیالیسم میتواند واقعا و عملا چنین تحول عظیمی را در جامعه ایران بوجود آورد چون سد و مانع اصلی در برابر این تحول، یعنی سرمایه را از میان بر خواهد داشت.

**هفتگی:** اما در کمپ مقابل میگویند که سوسیالیسم امکانپذیر نیست و یک دلیل آنرا شکست تجربه شوروی ذکر میکنند که بعد از ۷۰ سال این بلوک قدرتمند فروپاشید. پاسخ شما چیست؟

**حمید تقوایی:** بخش اعظم کسانی که میگویند سوسیالیسم عملی نیست خود جزء نیروهائی هستند که نمیخواهند و نمیگذارند سوسیالیسم عملی شود. تمام دستگاه های حکومتی در تقریبا تمام کشورها از آمریکا تا اروپا و کشورهای جهان سوم با تمام قدرت سرکوب و پلیس و ماشین عظیم تبلیغی در برابر سوسیالیسم سد بسته اند و همین ها هم مدام دارند تبلیغ میکنند که سوسیالیسم عملی نیست! اگر واقعا سوسیالیسم عملی نیست باید پرسید این مقاومتها و این سرکوب مستمر چندین ده ساله سوسیالیستها و کمونیستها بخاطر چیست؟ این دستگاه مخوف پلیسی که در تمام کشورها بساطش را پهن کرده و قبل از هر چیز کمونیستها را نشانه رفته است دارد چکار میکند؟ اگر سوسیالیسم عملی نیست از چه میترسید؟ حقیقت اینست که نمیگذارند عملی شود. دولتها، احزاب و نیروهای راست و ارتجاعی ده ها سال است که دارند علیه سوسیالیسم میجنگند. یک جنگ تمام عیار تبلیغی و فرهنگی و پلیسی و نظامی، تجربه شوروی هم در نهایت بخشی از این جنگ بود. بعد از پیروزی انقلاب اکتبر بورژوازی روسیه بسادگی کنار نکشید. دوباره به صحنه بازگشت و این بار با اسم انقلاب همان اهداف بورژوازی صنعتی روس را دنبال کرد. سوسیالیسم به سرمایه داری دولتی ترجمه شد و آرمان برابری و آزادی جای خود را به ایجاد یک روسیه صنعتی قدرتمند و قابل رقابت با سرمایه داری غرب داد. سوسیالیسم در روسیه شکست نخورد، بلکه اصولا نگذاشتند مستقر شود. آنچه فروپاشید سرمایه داری دولتی تحت نام سوسیالیسم بود. تجربه شوروی، اگر بدرستی و بدور از هیاهوی تبلیغاتی غرب بررسی شود، تنها ورشکستگی سرمایه داری دولتی در مقابله با سرمایه داری بازار آزاد بلوک غرب را نشان میدهد و هیچ ربطی به سوسیالیسم ندارد. تمام بحث عملی بودن

سوسیالیسم، با و یا بدون رجوع به تجربه شوروی، اساساً یک سؤال سیاسی است. از نظر اقتصادی و اجتماعی سوسیالیسم عملی ترین نظام عصر ماست، کفایت تا پلیس و ماشین سرکوب را کنار بزنید تا این حقیقت بر همه روشن شود.

**هفتگی:** نکته دیگری که مطرح میشود اینست که سوسیالیسم عملی نیست چون رقابت و فردیت در آن جایی ندارد. مشخصاً میگویند بدون رقابت جامعه را نمیشود جلو برد، در این مورد چه نظری دارید؟

**حمید تقوائی:** اگر جوامع طبقاتی که امروز انسانها در آن زندگی میکنند را معیار بگیرید، یعنی جوامعی که در آن رقابت اصل است و هر فرد باید به تنهایی گلیم خودش را از آب بیرون بکشد، در جنگل سرمایه داری آزاد که قانون بکش یا کشته شو، ورشکست کن و یا ورشکست شو در آن حکمفرماست، طبیعی است که در این جوامع بدون رقابت امری پیش نمیرود. در این جوامع نمیشود بالا رفت بی آنکه پا روی گلوئی دیگران گذاشت. اما زندگی بشری چیزی بسیار فراتر و عالیتر از اینست. این نظام سرمایه داری است که بشریت را به این حقیقت انداخته است. اگر جامعه ای ایجاد شود که طبقات در آن جایی نداشته باشند و سود و سود پرستی قوه محرکه آن نباشد چنین جامعه ای برای پیشرفت و تعالی نیازی به رقابت نخواهد داشت. بلکه رفاه عمومی هدف و نیروی محرکه تولید خواهد بود. حتی در همین جوامع امروزی هم اگر کمی از مناسبات تولیدی و کاری بین انسانها فاصله بگیرید ببینید که نوع دوستی و تعاون انگیزه فعالیت انسانهاست و نه رقابت. بعنوان نمونه روابط خانوادگی، روابط بین اعضای یک فامیل بر مبنای همکاری و نوع دوستی و تامین رفاه جمعی است و نه خودخواهی و رقابت. نمونه دیگر موقعیتهایی است که اعضای یک جامعه، یک محله و یا یک شهر با یک سانحه طبیعی نظیر سیل و زلزله و آتش سوزی مواجه میشوند. در این موارد هم آنچه همه را به تحرک و فعالیت و امیدارند نه رقابت و منافع شخصی بلکه تامین رفاه و آسایش همگانی است. چرا نمیشود مناسبات تولید هم بر همین مبنای تامین رفاه جامعه سازمان داده شود؟ چرا باید همین افراد، در محیط کار، در کارخانه و اداره و مغازه گریبان یکدیگر را بدرند و بجان هم بیفتند؟ پاسخ روشن است: سود سرمایه چنین ایجاب میکند. هیچ چیز طبیعی و انسانی و غریزی در رقابت وجود ندارد.

**هفتگی:** استدلال دیگری که علیه امکانپذیری سوسیالیسم مطرح میشود و بویژه در مقابل برنامه حزب کمونیست کارگری بعضاً رنگ ایرانی هم به استدلال میزنند، اینست که میگویند این حرفها خوب است اما تخلیلی و غیر عملی است زیرا اقتصاد ایران عقب مانده است و پول و ثروت کافی برای ایجاد این حد رفاه وجود ندارد، یا اینکه مردم ایران باین حد از فرهنگ و رشد سیاسی و اجتماعی نرسیده اند. نظر شما چیست؟

**حمید تقوائی:** در این گفته که "پول و ثروت کافی برای تامین رفاه مردم وجود ندارد" کلمه کلیدی رفاه مردم است. پول و ثروت کافی وجود دارد، ولی نه برای رفاه

مردم. "صرف نمیکند" آنرا خرج رفاه عمومی کنند! حتی در همین ایران امروز، در همین اقتصاد به افلاس افتاده جمهوری اسلامی، آنقدر ثروت هست که بتوان در فردای سرنگونی رژیم رفاه عمومی را به سطح بیسابقه ای در تاریخ معاصر ایران ارتقا داد. تنها اقلام نجومی که صرف ارتش و سپاه و کمیته و زندان و دارو دسته های حکومتی میشود، و یا در بانکهای اروپائی بحساب خیل آخوندهای حاکم سرازیر میشود را در نظر بگیرید، با خواباندن این دستگاه بی در و بیکر مفتخوری ثروت عظیمی آزاد خواهد شد که میتوان آنرا صرف رفاه عمومی کرد و سطح زندگی مردم را به سرعت و بنحو چشمگیری ارتقا داد. و این تازه شروع کار است. در جامعه سوسیالیستی تولید ثروت اساسا متحول خواهد شد و با هدف تامین رفاه عمومی جامعه صورت خواهد گرفت. میگویند "اقتصاد ایران عقب مانده است". من میپرسم برای تولید ثروت به چه عواملی نیاز هست؟ این سئوال مستقل از اینکه چه ایدئولوژی ای داشته باشید، در هر مناسبات تولیدی پاسخ روشن و ساده ای دارد: نیروی کار، وسائل تولید و مواد اولیه، اینها سه جزء لازم برای تولید ثروت در هر جامعه ای است. حالا اقتصاد ایران عقب مانده است یعنی چه؟ نیروی کار کم داریم؟! منابع و مواد اولیه نداریم؟ وسایل تولید، کارخانه و تکنولوژی تولید نداریم، یا نمیتوانیم داشته باشیم و بکار بیاندازیم؟ کارخانه و تکنولوژی تولید را میشود ساخت و یا وارد کرد و فرا گرفت، از نظر منابع و مواد اولیه نیز که هنوز بخش اعظم منابع موجود، نظیر انرژی خورشیدی، دست نخورده و بلااستفاده مانده است، از نظر نیروی تولید و بازوهای آماده بکار نیز چه در سطح جامعه ایران و چه در سطح جهانی با چنان افزایش جمعیتی روبروئیم که از آن با عنوان بمب جمعیت یاد میکنند. آنچه در واقع عقب مانده و غیر عملی است مناسبات سرمایه داری است. این اصل تولید بخاطر سود است که اجازه نمیدهد نیروی کار عظیم انسانی و وسایل تولیدی پیشرفته موجود در خدمت رفاه جامعه بکار گرفته شود. این نظام مبتنی بر سودآوری است که نیروی کار مولد ثروت را "بمب جمعیت" مینامد و ملیونها نفر از آنانرا بیکار و بی تامین و در فقر مطلق رها میکند. سوسیالیسم عملی است چون انسانی است، چون تنها راه رهائی انسان از توحش سرمایه داری است.

ایراد عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی هم به همین اندازه پوچ و بی پایه است. آیا این به اصطلاح عقب ماندگی فرهنگی و اجتماعی باعث شده است که مردم ایران اتومبیل و یخچال و تلویزیون و ساتلایت دیش و کامپیوتر و اینترنت نخواهند و یا نتوانند از آن استفاده کنند؟ بشر امروز در یک دهکده بزرگ جهانی زندگی میکند. آخرین دستاوردهای علمی و فرهنگی و تکنولوژیک هر جامعه به سرعت فراگیر و همگانی میشود. این میل به پیشرفت و مدرنیسم چنان در جوامع امروزی، و بویژه جامعه ایران که دو دهه است زیر فشار ارتجاع جمهوری اسلامی بخود میپیچد، قوی است که حتی رژیم قرون وسطائی جمهوری اسلامی نمیتواند آنرا سد کند. جامعه ای که این چنین با استقبال آخرین دستاوردهای علمی و فرهنگی و تکنولوژیک بشری میرود سوسیالیسم را هم با آغوش باز خواهد پذیرفت. آنچه جامعه پس میزند شرقزدگی و آن فرهنگ و سنن و اخلاقیات ملی-اسلامی عقب مانده ایست که میخواهند با اسم "فرهنگ خودمان" به مردم قالب کنند.

# توفان در فنجان

## نگاه مجددی به طرح فراندوم

در اساس و در کنه هیاهویی که بر سر فراندوم برافراشته شده است مساله حکومت قرار دارد. سرنگونی و یا اصلاح رژیم، اصلاح از درون و یا از بیرون، فراندوم قبل و یا بعد از سرنگونی و بالاخره انقلاب و یا تغییرات تدریجی، اینها مسائل اصلی است که فراندومچپها با آن کلنجار میروند و راه بجائی نمیبرند. مسائلی که با پیوستن رضا پهلوی به صف فراندوم بحث و جدلهای تازه ای را در میان این نیروها برانگیخته است. آیا این "شاهکار" به "راهکار" تازه اصلاح طلبان دو خردادی، هر قدر هم که از درون به بیرون رژیم کوچ کرده باشند، لطمه نمیزند؟ تکلیف فراندومچپهای "برانداز" چه میشود؟ آیا این فروختن "انقلاب مخملی" به "استحاله" نیست؟ در این میان مجاهدی که خود را به فراندوم راضی کرده بود حالا با این اتحاد نامیمون "شیخ و شاه" چه باید بکند؟ ضد انقلاب ۵۷ دوباره گرد می آید، سرنگون شدگان و غاصبان انقلاب ۵۷ جمع میشوند تا برای مقابله با انقلاب دیگری خود را آماده کنند. اما در عین حال از گذشته نمیتوانند رها شوند، از سایه یکدیگر میهراسند و صفوفشان هنوز شکل نگرفته به هم میریزد. توفانی در فنجان اپوزیسیون راست در گرفته است. طرح فراندوم بیش از آنکه توجهی را در جامعه و در میان مردم برانگیزد بیشتر باعث جدل و کشمکش در خود صفوف دو خردادها و اپوزیسیون راست شده و بازار "گفتمان" در میان خودشان را گرم کرده است.

در برابر این هیاهو، مردم "گفتمان" و "راهکار" خود را دارند. تنها در همین دو سال اخیر از شورشهای شهری بعد از انتخابات مجلس هفتم گرفته تا کمپین نجات حاجیه از سنگسار و اجتماع دانشجویان با شعارها و پرچم چپ در ۱۶ آذر و اعتصاب کارگران نساجی سنندج و ایران خود رو تهران، مردم عملا بارها و بارها کیفرخواست و حکم خود را در برابر کلیت این نظام اعلام کرده اند: جمهوری اسلامی باید برود! "راهکار" مردم انقلاب است و دقیقا روی آوری بخش هر چه وسیعتری از مردم به این راه حل است که هیاهوی فراندوم را در میان نیروهای صف مقابل انقلاب بوجود آورده است.

### فراندوم پاسخی به کدام مساله؟

ظاهرا فراندوم محمل و قالبی است برای طرح مساله حکومت و تلاش برای "حل مساله جمهوری اسلامی" بدون انقلاب و بدون اصولا هر نوع ایفای نقش و اعمال

اراده فعالی از جانب مردم. برخی از فرماندومچها تاکید میکنند که فرماندوم در نهایت به تغییر حکومت منجر خواهد شد و این طرحی برای کنار گذاشتن جمهوری اسلامی است. مصرند که آنها صرفا با انقلاب مخالفند و نه با سرنگونی رژیم. این ادعا را حتی بعنوان "گفتمان" سرنگونی هم نمیشود پذیرفت. در شرایطی که مدتهاست مردم در خیابانها مرگ بر جمهوری اسلامی را شعار داده اند و نفرت خود از کلیت این نظام و خواست و اراده شان برای برانداختن آنرا بارها و بارها نشان داده اند (تا به آن حد که از امام جمعه ها تا رسانه های جهانی مثل بی بی سی و مجله محافظه کار اکونومیست هم از "خطر انقلاب" در ایران صحبت میکنند)، در این شرایط نیروئی که بخواهد تازه "گفتمانی" بر سر فرماندوم آنها برای تغییر قانون اساسی براه بیاندازد و بعد هم ادعا کند خواهان سرنگونی است، باید یا خود ابله باشد و یا مردم را ابله فرض کرده باشد. این مقابله با جنبش سرنگونی طلبانه مردم است و نه همراهی با آن. این راه تغییر حکومت نیست، راه تغییر مسیر حرکت انقلابی مردم برای حفظ نظام موجود است. نمیشود انقلاب را خشونت دانست، "گفتمان" فرماندوم را بجای آن گذاشت و در عین حال مدعی بود که میخواهیم حکومت را عوض کنیم. کسی که انقلاب را بعنوان شیوه تغییر رژیم نمیپذیرد اصولا هدف دیگری را تعقیب میکند. مخالفت و ضدیت فرماندومچها با انقلاب، نقطه اشتراکی که آنها را کنار هم قرار داده، تنها بخاطر تفاوت در شیوه حل مساله نیست، اساسا خود مساله برای آنها چیز دیگری است. آنها خواهان تغییراتی در نظام جمهوری اسلامی هستند و نه سرنگونی و حذف کامل این نظام. دو خردادهای بیرون و درون حکومت که تا کنون به هزار زبان صریحا تعهد خود به حفظ نظام را اعلام کرده اند و آلترناتیو اپوزیسیون راست هم حداکثر از "براندازی آخوندها"، آنها تنها "فاندامندالیستهایشان" و نه همه "روحانیت محترم"، فراتر نمیرود. منظور آنها حتی وقتی از تغییر رژیم صحبت میکنند، چیزی بجز تغییر و اصلاحاتی در دل همین نظام نیست (دقیقا همانطور که تلقیشان از مبارزه و اعتراض از نافرمانی مدنی فراتر نمیرود). اگر این نیروها با انقلاب مخالفند دقیقا باین خاطرست که انقلاب کلیت این نظام را زیر و رو میکند. فرماندوم طرحی برای رهائی مردم از وضعیت موجود نیست بلکه برعکس عملا و نهایتا طرحی است برای نجات نظام موجود از چنگ مردم. عبارت دیگر، بر خلاف ادعای برخی از فرماندومچها که مدعی اند از شکست طرحهای قبلیشان درس گرفته اند، در مضمون و ماهیت سیاستهای آنها تغییری حاصل نشده است، با انقلاب و سرنگونی کل نظام جمهوری اسلامی مخالف بودند و هنوز هم هستند. آنچه تازه است نحوه ابراز این مخالفت است. آنچه عوض شده صبندی و آرایش این نیروها در برابر مردم و در برابر صف مبارزات رادیکال کارگران و زنان و جوانان و پرستاران و معلمان و اکثریت قریب باتفاق مردم ایران علیه جمهوری اسلامی است.

## شیوه های تازه و اهداف کهنه

این صبندی تازه از آنرو ضروری شده است که پاسخ تاکنونی نیروهای مخالف انقلاب به مساله حاکمیت نزد مردم کاملا رسوا و بی اعتبار شده و دیگر کاربردی

ندارد. تز اصلاحات از درون مدتهاست به بن بست رسیده و دیگر حتی در میان دوخردادیهای درون حکومت نیز طرفداری ندارد و نشانیدن رضا پهلوی بر تخت سلطنت از طریق طرح رژیم چنج و تکرار سناریوی عراق در ایران که اساس آترناتیو سلطنت طلبان بود نیز پوچی و بیحاصلی اش را به همگان نشان داده است. از سوی دیگر گسترش و رادیکالیزه شدن مبارزات مردم و در چشم انداز قرار گرفتن هر چه بیشتر افق انقلاب مساله حکومت و بود و نبود نظام جمهوری اسلامی را بیش از پیش به مساله سیاسی روز جامعه تبدیل کرده است. فراندوم قرار است پاسخ تازه ای به این شرایط باشد. قرار است بجای خواست مردم مبنی بر سرنگونی کل نظام، "تغییر قانون اساسی" را بنشانند، اعتراض و همه پرسی را بجای مبارزه همگانی بگذارد و همه واماندگان از "اصلاحات از درون" و "رژیم چنج از بالا" را حول هدف واحد مقابله با انقلاب متحد کند.

اینها دلایل واقعی طرح فراندوم است. این طرحی برای حل مساله حکومت نیست، طرحی برای حل مساله خود فراندومچیهاست. مساله ای که گسترش و رادیکالیزه شدن مبارزات مردم و نفوذ و محبوبیت چپ در این مبارزات در برابر رژیم و کل اردوگاه هراسان از انقلاب قرار داده است.

## مساله حکومت و راه حل مردم

مشکل "فرهخیختگان" و "نخبگان" طرحهای "از درون و از بالا" اینست که راه حلهای مشعشعشان هیچ ربطی به مردم، به مبارزات مردم و اعمال اراده مردم و مطالبات و خواستههای حق طلبانه مردم ندارد، و این حقیقت روز بروز بیشتر و بر افشار هر چه وسیعتری در جامعه روشن میشود. مبارزات هر روزه مردم، اعتراضات و اعتصابات و تظاهرات مداوم کارگران و زنان و دانشجویان و معلمان و پرستاران و ... خود به نحو صریح و محکم و تردید ناپذیری رسوائی و بی اعتباری آترناتیوهائی که نمیخواهند و نمیتوانند نقش و اراده مردم و مبارزات رادیکال آنها را برسمیت بشناسند آشکار کرده است. همین مبارزات رادیکال و بیوفقه، زمینه کسب محبوبیت و نفوذ آترناتیو چپ، شعارها و سیاستها و بدیل حکومتی چپ در بطن جامعه بوده است. آنچه امروز و در مقابل چشمان همه در جامعه دارد اتفاق میافتد روی آوری بخش هر چه وسیعتر مردم به شعارها و سیاستهای چپ و بطور مشخص حزب کمونیست کارگری است. بر افراشته شدن پرچم نان و آزادی برای همه در ۱۶ آذر امسال از طرف دانشجویانی که خاتمی را به محاکمه کشیدند، کمپین موفقیت آمیز نجات حاجیه از سنگسار، و پیروزی کارگران اعتصابی در سنج از جمله آخرین تحولاتی است که نقش و نفوذ چپ و حزب ما را در تحولات سیاسی جامعه بروشنی نشان میدهد. این تحولات بر متن و در ادامه حضور و فعالیت پیگیر ۲۵ ساله حزب و جنبش ما با پرچم انقلاب و سوسیالیسم صورت میگیرد. امروز مردم، کارگران و دانشجویان و زنان و معلمان و پرستاران و همه افشار معترض به وضع موجود به شعارها و سیاستهای چپ روی می آورند چون پاسخ خود را در این سیاستها می یابند. چون در تجربه روزمره شان و در اثر افشاگریهای پیگیر حزب ما، دریافته اند که "راهکارهای" از درون و از بالا ربطی به خواستها و اهداف آنان ندارد. دریافته اند که



برای کمترین بهبود در شرایط موجود باید خودشان به حرکت در آیند و مبارزه کنند. دریافته اند که راه رهائی و برابری نه از صندوق رای بلکه از مبارزه و انقلاب میگذرد، و هرروز بیش از پیش در مییابند که برای تحقق "نان و آزادی برای همه" و "برای رفع تبعیض" باید برای سوسیالیسم بپا خواست. و هر روز بخش وسیعتری از جامعه به این حقیقت پی میبرد که نماینده و پرچمدار و پیشاهنگ این خواستها و مبارزات، چپها، کنفرانس برلینها، کانال جدیدها، کمونیست کارگری ها هستند. اردوی انقلاب نیرو جمع میکند و به پیش میرود. رفراندوم و یا هر "راهکاری" که بخواهد در برابر این نیرو بایستد، خود در هم خواهد شکست.

*این نوشته اولین بار در انترناسیونال  
۷۰ (۲۵ دی ۸۳) منتشر شده است*

# انقلاب: نه استراتژی، نه تاکتیک!

## در نقد "خشونت گریزی" نارهبان

ستون اول انترناسیونال شماره ۱۰۰

۲۱ مرداد، ۱۳۸۴، ۱۲ اوت ۲۰۰۵

به بانکها حمله نکنید! اموال عمومی را تخریب نکنید! ماشینها را آتش نزنید! خشونت نکنید! متمدن باشید! اینها از جمله توصیه‌ها و هشدارهایی بود که در کنار یورش نیروهای نظامی سرکوبگر جمهوری اسلامی بر سر مردم بی‌خاسته در شهرهای کردستان فرود آمد. جمهوری اسلامی میکوبید و خیرخواهان خشونت‌گریز ما مردم را از خشونت برحذر میداشتند. گرچه سرکوبگری حکومت را تماما و قاطعانه محکوم میکردند اما در دفاع از خیزش مردم تبصره‌ها و قید و شرطها یادشان نمی‌رفت. "اعتراض خوبیست به شرط آنکه خشن نباشد". در نظر اول چنین به نظر میرسد که برای نیروهای اپوزیسیون خشونت‌گریز، که دیگر تنها به دو خردادپها منحصر نیست بلکه برخی از نیروهای چپ سرنگونی طلب را هم در بر گرفته است، مخالفت با خشونت و توسل به قهر یک پرنسیب ایدئولوژیک ماوراه سیاسی است. "خشونت و اعمال قهر از جانب هر که باشد غیر متمدنانه و مردود است". به همین خاطر هم خشونت‌گریزان اصولگرای ما در بحبوحه خیزش مردم و جنگ و گریز آنان با نیروهای سرکوبگر حکومت، فراموش نکردند که در عین اعتراض به حکومتیان، به مردم نیز علیه خشونت هشدار بدهند! درست همانطور که ممکن بود مسیح و یا گاندی و یا پاپ در قبال خیزش شهرهای کردستان موضع بگیرند! بسیار اصولی و ایدئولوژیک وانساندوستانه! مثل یک داور منصف و بی طرف که فولهای هر دو طرف را یاد آوری میکند. جمهوری اسلامی مردم را از زمین وهوا به گلوله بسته است و مردم هم شیشه بانکها را با سنگ شکسته اند. خشونت از جانب هر که باشد محکوم است! البته تلاش کردند دلایل مخفیه ای برای اقدامات مردم بیابند. گفتند چون مردم سازمان و رهبری ندارند به چنین اقدامات غیر متمدنانه ای دست میزنند، گفتند کار قوم پرستان است، و حتی گزارش خبری دادند که دست ایادی خود رژیم در کار است. اما با وجود همه این تبصره‌ها،

مخالفت اصولی آنها با خشونت مردم بر سر جای خودش باقی ماند و سعی کردند مردم را روشن کنند که خشونت و سنگ پرانی و تخریب "اموال عمومی" کار خوبی نیست! گفتند خود مردم عاصی تقصیری ندارند، این بعهده رهبری آنهاست که جلوی این اعمال خشونت را بگیرند!

درست میگویند، مردم به سازمانده و رهبر نیاز دارند، ولی اولین وظیفه رهبر انقلاب مردم افشای این نوع نارهبران "خشونت گریز" است. این مسالمت جویی در عرصه کارزار علیه یکی از خونریزترین حکومت‌های عالم، هیچ ربطی به خلیقات مسالمت جویانه و انساندوستانه احزاب و شخصیتها ندارد بلکه امری تماما سیاسی و عملا در خدمت نظام موجود است. دو خرداد نماینده تمام و کمال این نوع "خشونت گریزی" بود. تز استحاله و تغییرات تدریجی و مسالمت آمیز و نافرمانی مدنی اساس جنبش دو خرداد را میساخت و لذا نظریه "خشونت مردود است، انقلاب خشونت است، پس انقلاب مردود است" با این استراتژی عدم سرنگونی رژیم و حفظ نظام با ایجاد تغییراتی در آن کاملا منطبق بود. نیروهای اپوزیسیون سلطنت-جمهوریخواه نیز در این مخالفت با انقلاب کاملا در کنار دو خرداد قرار میگیرند.

بر دو خرداد و نیروهای اپوزیسیون راست حرجی نیست اما از نیروهای چپ سرنگونی طلب باید پرسید چرا به این ارکستر ضدیت با خشونت، که مخالفت با انقلاب و سرنگونی رژیم به شیوه انقلابی نتیجه گریز ناپذیر آنست، پیوسته اند؟

در این تردیدی نیست که مردم نباید پیش از موقع و نا آماده دست به تعرض بزنند. این هم در مورد خیزشهای شهری و درگیری با نیروهای رژیم صادق است و هم در مورد هر نوع دیگری از مبارزه نظیر اعتصاب و تظاهرات و تجمعات اعتراضی و غیره. اما وقتی حمله به بانکها و اماکن دولتی بعنوان عملی غیرمتمدانه و خشونت آمیز و تخریب اموال عمومی مردود اعلام میشود این دیگر یک ارزیابی تاکتیکی نیست، ارزیابی مشخص یک حرکت تعرضی مردم نیست که بسته به توازن قوا میتواند درست و یا غلط باشد، بلکه یک مخالفت استراتژیک و پایه ای با اعمال قهر از جانب مردم است. مطرح کردن یک افق و سناریو دیگری بجز انقلاب و خیزش انقلابی مردم است و تمام علت "مسالمت پناهی" و گاندی مسلکی اپوزیسیون راست و ملی مذهبی ها هم در واقع همین مخالفت با انقلاب است. همه اینها به موقع خودش، بعنوان بخشی از حکومت شاه و یا خمینی، جزء سازماندهندگان سرکوب و شکنجه و کشتار و خشونت مستمر دولتی علیه مردم بوده اند و حالا که از بد حادثه به اپوزیسیون پرتاب شده اند به صرافت مسالمت جویی افتاده اند اما همچنان هدفشان حفظ کلیت نظام از تعرض انقلابی مردم است. وقتی نیروهائی که خود را چپ و سرنگونی طلب میدانند همراه و هم آواز با این اردوی ضد انقلاب میشوند، نیت و قصدشان هر چه باشد عملا به همان هدف حفظ نظام در مقابل تعرض انقلابی مردم خدمت میکنند. از یکسو به جمهوری اسلامی این پلانفرم سیاسی و تبلیغی را میدهند که سرکوبگری و جنایات خودش در برخورد به مبارزات مردم را تحت عنوان مقابله با خشونت مردم و حفظ نظم توجیه کند. بعنوان حافظ اموال عمومی و پاسدار نظم و امنیت در جامعه ظاهر شود و مردم محل این نظم و آرامش را بکوبد. مهم نیست نیت اپوزیسیون خشونت گریز چیست و یا تا چه حد با حکومت

مرزبندی دارد. صد بار هم که سرکوبگری حکومت را محکوم کنید کافیسست چند نوشته است هم به تعرض مردم بگریید و حمله به بانک و حسینییه و غیره را تحریب اموال عمومی بنامید تا هر امام جمعه ای به منبر برود که نیروهای مسلح برای حفاظت اموال عمومی ناگزیر به دخالت شدند و مواضع اپوزیسیونی چون شما را هم شاهد مثال بیاورد!

از سوی دیگر به این توهم دامن می زنند که گویا میتوان جمهوری اسلامی را بدون اعمال قهر سرنگون کرد. کنار گذاشتن انقلاب بعنوان راهی غیرمتمدانه و مخرب و فرستادن مردم بدنبال نخود سیاه نافرمانی مدنی نتیجه مستقیم این نوع خشونت گریزی است. میگویند مردم خشونت میکنند چون رهبری و سازماندهی ندارند، و به این ترتیب مبارزه سازمانیافته و هدفمند با شیوه های اعتراض مسالمت آمیز، با نافرمانی مدنی معادل گرفته میشود. و مبارزه قهر آمیز بعنوان شیوه ای خشن، کور و سازمان نیافته و خود بخودی مردود اعلام میشود. گویی در انقلابی که رهبر و سازماندهی داشته باشد نه فرارست قیامی صورت بگیرد، و نه به پادگان و کلانتری و کمیته ای حمله بشود و یا ایستگاه رادیو و تلویزیون به تصرف مردم در آید، جمهوری اسلامی هم قرار نیست به کسی شلیک کند و ارتش و سایر نیروهای مسلحش را به خیابانها بیاورد؛ ظاهرا انقلاب سازمان یافته و رهبری شده با دسته گل رژیم را سرنگون خواهد کرد!

این راه مردم نیست، سناریو دو خردادی، سناریوی رژیم چنج، سناریو انقلاب مخملی است! و کیست که نداند در عرصه سیاست ایران دل بستن به چنین سناریوهائی افزودن به عمرحکومت اسلامی است و بس. مردم ایران، این حقیقت را بخوبی میدانند. میدانند که سناریوهای مسالمت جویانه تغییر حکومت راه بجائی نخواهد برد. به این حقیقت به یمن هشت سال تجربه دو خرداد و پافشاری مدام کمونیسم کارگری به انقلاب در مقابل چنین سناریوهائی، پی برده اند. دست بالا پیدا کردن چپ در جنبش دانشجویی و پیشرویهای چشمگیر جنبش کارگری و بالاخره خیزشهای شهری با شعارهای آزادیخواهانه چپ همه و همه نشاندهنده اینست که مردم از این نوع نارهبران خشونت گریز بسیار جلوترند. در این تردیدی نیست که جنبش سرنگونی باید بسیار بیش از آنچه امروز هست سازمانیافته و همبسته و نقشه مند حرکت کند، اما این انقلاب آزادیخواهانه و چپ و توده ای مردم است که باید سازمان بیابد و نه نافرمانی مدنی و سناریوهای تغییر از بالا. مردم را باید برای تعرض بیشتر به حکومت سازمان داد، باید مدام بر این حقیقت تاکید کرد که متمدانه ترین، مطلوبترین، عملی ترین و کوتاه ترین راه برای خلاصی از شر جمهوری اسلامی انقلاب است. باید تمام تلاشمان را به کار ببریم تا انقلاب با کمترین صدمات مالی و جانی صورت بپذیرد و دقیقا به همین دلیل باید برای تعرض به نیروها و نهادهای سرکوبگر حکومت، برای قیام و باریکدبندی در خیابانها آماده شد. آیا این سناریو ذهنی و تخیلی است؟ کاملا بر عکس، تمام واقعیات سیاسی در ایران به واقع بینانه بودن سناریو انقلاب تاکید میکند.

خیزشهای شهری که نمونه اخیرش را در شهرهای کردستان دیدیم در واقع چیزی بجز تمرین قیام نیست. و حقانیت این شورشها از همانجا ناشی میشود که حقانیت و ضرورت قیام و اعمال قهر از جانب مردم نتیجه میشود. مردم کاملا حق دارند در مقابل حکومتی که کشتار و جنایت امر هر روزه اوست، وبا کشتار و سرکوب و ارباب خود را سر پا نگاهداشته، شورش کنند و دست به اعمال قهر

بزنند. شورش مهاباد و سنندج و سقز، همچون شورشهای قبلی در اهواز و فریدونکنار و یا ۱۸ تیر تهران، عکس العمل طبیعی و کاملاً بر حق جامعه ایست که هر نوع راه دیگر اعتراض را بر او بسته اند. نه امکان تشکل و سازمانیابی توده ای و علنی وجود دارد، نه تحزب آزاد است، نه انتخابات واقعی در کارست و نه در هیچ سطحی مردم میتوانند در عزل و نصب مقامات دخالتی داشته باشند. از مطبوعات و رسانه آزاد هم خبری نیست. مردم متمدن ترین و صلحجو ترین ممالک دنیا را در چنین اختناق خفه کننده ای قرار بدهید، قصاص و شلاق و سنگسار و انواع جنایات قانونی اسلامی را هم بر سرشان حاکم کنید، و زندگی زیر خط فقر را هم به آنان تحمیل کنید، مطمئن باشد اولین عکس العمل آنان طغیان و شورش خواهد بود. شورش در برابر چنین شرایطی عین تمدن و انسانیت است. و انقلاب و قیام تنها راه متمدنانه برکناری چنین حکومتی است.

با این حال خیزش مردم در شهرها، نه در مورد اخیر در کردستان و نه موارد قبلی، یک عکس العمل کور و بی هدف نبوده است. بانک سمیل غارت و چپاول و استثمار، سمیل زالو صفتی رژیم حاکم است و ازینرو مورد حمله مردم قرار میگیرد. اماکن دولتی و مراکز پلیسی و مقر ارگانهای سرکوب نیز همین طور. حمله مردم به حسینییه تقابل مذاهب نیست، بلکه حمله به پایگاه تحمیق و سرکوبگری حکومت اسلامی است.

جمهوری اسلامی بیش از ۲۵ سال است که یک خشونت تمام و کمال دولتی را بر مردم ایران حاکم کرده است. و شورشهای شهری در مقابل جمهوری اسلامی مقاومت و تعرض مردم به خشونت سازمانیافته دولتی است که هر روزه به مردم اعمال میشود. این خیزشها باید سازمان بیابند و رهبری شوند و دقیقاً به همین دلیل باید مردم درک و دید روشنی از سیر تحولات و راهی که باید برای سرنگونی جمهوری اسلامی پیمایند داشته باشند. این راه انقلاب است، انقلاب سازمانیافته، چپ و رهاییبخشی که حزب ما مدتهاست پرچم آنرا برافراشته است. یک وظیفه ما مقابله با نیروهائی است که تحت لوای خشونت گریزی و دفاع از تمدن در برابر انقلاب می ایستند. تا دیروز دو خرداد را در برابر خود داشتیم و امروز سرنگونی طلبان مسالمت جو را، اینان نیز آینده ای بهتر از دوم خرداد نخواهند داشت.

[www.wpiran.org](http://www.wpiran.org)